(تاریخ ادبیات)

(کار حاجی المصیری مدیر محترم مدرسه متوسطه [illegible])

[illegible] دیرینه ادم شهر

(بیان زیباره شهار)

قریه حسن آباد

تقدیم [illegible]

[illegible]

تاریخ ادبیات

مجله کاوه

سال اول و دوم دوره دوم

بسم تعالی

تاریخ ادبیات ایران

برای اینکه بتوانیم بطور تحقیق از کیفیت تاریخ ادبیات ایران مطلع باشیم لازم است در تحت درخصوص زبانی که امروزه در
امروزه در ایران بآن تکلم شده است و تشخیص آن بیاییم الخ

(زبان)

زبان فارسی بدو قسمت مهم تقسیم شده دوره قبل از اسلام و دوره بعد از اسلام
دوره قبل از اسلام بچهار قسمت منقسم میشود اول زبان فارسی قدیم دوم زبان زند سوم زبان فرس قدیم چهارم پهلوی
فارسی خالص قدیم ـــ آن دوره که زبان فارسی خالص قدیم در آن تکلم میشده است و زبان سانسکریت و فرس قدیم و سایر
زبانهای اروپا از آن منشعب شده است دوره ماقبل تاریخی است و هیچ گونه اطلاع درباره خصوصیات آن نداریم است
زبان زند ـــ کتاب زرتشت یا اوستا بدان زبان نوشته شده زبان زند میگفتند و احتمال میرود و این زبان ده قرن قبل از میلاد
قدیم ... و ... تا زمان تأسیس دولت هخامنشی (۵۵۰ قبل از میلاد) و تشکیل این زبان از طرف
اروپائیان ... نسبت کرده است و اوستا بدان زبان نوشته شده است و بعضی از مستشرقین این تسمیه را بی
مأخذ دانسته زبان اوستا ... را ترجیح میدهند ... بجهت وضوح محتاج تفصیل نیست ... مستلزم شرح
است ... قوم آریا یا آرین گرفتند . از باب ... قدیم این قوم اختلاف
آنچه امروزه از طرف دانشمندان پذیرفته شده است ... قبل از ... در شمال ... اروپا ... روسیه
... قوم آریا به ... از ... مکان ...
... زبان خود حرکت کرده ... تشکیل ... از آنجمله گروهی نیز بایران آمده
... از طرف ... از ... و ... آذربایجان ساکن شدند ...
کردند از ... و ... (۲۵۰۰ یا ۲۰۰۰ ... سال
قبل از میلاد بوده است قوم آرین در ایران ... سلطنت ... داده ... سلطنت ... در جنوب ...
سلطنت ... در مغرب و شمال غربی . حدود ... بتحقیقات جغرافیائی امروز ... شامل بوده است ... کردستان
و لرستان و ... خوزستان و ... عراق عجم و آذربایجان ... از مستشرقین را عقیده ... است

زبان ... درباره ... مدود (ماد) ... است با فرس قدیم از یک ریشه بوده اند مستشرق آلمانی Noldeke
گوید اگر ... عتیق ... اطراف همدان ... آید ممکن است ... آثار و علامات قدیمه ایرانی کشف
دارد و اگر خطوطی از زمان ... بدست آید خیلی ... خواهد بود و احتمال دارد ... خط ... آنکه از ...
... Darmesteter ... زبان ... خط و زبان پادشاهان فارس ...
و مستشرقین معروف فرانسه ... زبان اوستا و زبان زند ... زبانی است ... زبان ...
... قدم جلوتر گذاشته گوید ... زرتشت ... ظهور کرده و ...
دین او از آنجا است ... از طرف مغرب بسوی مشرق سرایت کرده است در هر حال زرتشت از ... ظهور کرده و
اوستا ... است ... زبان زند یا زبان اوستا زبان ... را ترجیح دهند یا زاد
... قدیم ... فرس قدیم ... زبان ... زبان آریائی
است و ... زند و اوستا از ... کرده و ... وطن ... است
نتیجه تتبعات مستشرقین در اینجا ... این است : در زبان ... زبان اوستا
در زبان اوستا زبان ... بوده است و ... زمان ... زبان اوستا ... زبان اوستا در حقیقت
زبان ... سانسکریت ... قدیم ... است ... شد .
... فارسی امروز ... از ... ترکیب ... خاص ... احوال ... از ترکیب ... با ...
... و ... و ... آن ... ۱۸۰

پارسی قدیم	اوستا	سانسکریت	فارسی جدید
ماه	ماه	ماز	ماه
مترا یا میترا	مترا	میترا	مهر
باژی	باژ	[illegible]	[illegible]
بندکه	بنده	بندا	بنده
پیتر	پیتر	پیتر	پدر
نیاکه	نیاکه	[illegible]	نیا
نامه	نامن	نامن	نما
توم	تئوم	توکم	تو
ترسه	ترساتی	ترستی	ترسیدن

از ربط لغوی ۶ ...

1 [illegible]

در مطالعه قدیم چنانچه از حیث شکل و چه از حیث صرف اعلامیه زبان قدیم است ... زبان اوستا و سانسکریت و نیز اینها زبان از شعبات زبان آریائی ... [illegible] زبان پارسی قدیم ... [illegible]
یا مخصوص سلاطین ... [illegible]
... [illegible] زبان ادارات ... [illegible]
... [illegible] ادارات را ... [illegible]
قرار داد و خط ... [illegible] زبان آرامی ... [illegible]
... [illegible]
... زبان ادارات کلیه زبان آرامی ... [illegible] خطوط ... [illegible]
در عموم مردم ... [illegible] زبان ... [illegible]

دوره فرس قدیم – این دوره شروع می‌شود از ۵۰۰ سال قبل از میلاد و تقریباً از آغاز ظهور دولت هخامنشی و ممتد می‌شود تا ... قبل از میلاد و تقریباً تا شکسته شدن داریوش سوم و انقراض دولت عظیم الشأن باستانی ایران بدست اسکندر مقدونی تا چندین قرن لغت فرس قدیم در زیر پرده خفا مستور بوده و کسی بکیفیت آن مطلع نبود در زمان شاه عباس کبیر انتونیو (اطلونیو) ... که از طرف فلیپ سوم پادشاه پرتقال و اسپانی بسمت سفارت بدربار ایران آمده و در مراجعت لذا ... تخت جمشید افتاد دنبال گفتگو باستانی و آثار منقوله تخت جمشید توجه او را جلب کرده با چشم دقت در آن آثار نگریست و بین در رفتن اروپا شرحی راجع به ابنیه و آثار آنجا و کتیبه‌ها از سنگ نخستین راند و در ضمن آن گوید مقصود باین عبارت از خطوط منقوشه انتخ کرده است ... از حالات او مشتهر شد چون خطوط مزبوره غیر از خط عرب و یونانی و ایرانیست لذا کسی قادر بخواندن آنها نیست و یادداشت‌های این خطوط را از خود بیادگار گذاشته بواسطه لاتقریباً بردن آنها باز روی خود تاثیر نشده بعد از آن دون گارسیا دوسیلوا نام شخص دیگر مشهور به نیبور نوشته از آن کتیبه‌ها اسم برده و بعلت اشکال حروف آنها را نیز ذکر کرده است بعد هرکس از دانشمندان و مستشرقین اروپا بایران آمده به آن طرفها گذارشان افتاده چیزی در آن باب نوشته است تا اینکه در سال ۱۷۶۲ انکتیل دوپرون anquetil de perron بهند رفته و مدت هفت سال در آنجا اقامت گزیده و زبان سانسکریت و اوستا و فارسی جدید را کاملاً تحصیل نموده و معلومات کافی با خود باروپا برده و اولین دفعه اوستا را در سال ۱۷۷۱ میلادی در اروپا بطبع رسانیده و بعد از آن سیل وستردوساسی ... silv(e)stre de sacy مستشرقین معروف فرانسه قریب ۲۰ سال زحمات و اغلب السنه شرقیه را بخوبی تحصیل کرده بود در سایه زحمات خود بالاخره موفق شده کتیبه‌ای از زمان دوره ساسانیان را که با ترجمه یونانی همراه بود ترجمه کند و این ترجمه در حقیقت مفتاح شد برای کتیبه‌های دوره هخامنشی زیرا عبارت کتیبه ساسانی بدینطور آغاز می‌شد (از پادشاهان بزرگ شاه ایران و غیر ایران پسر فلان شاه بزرگ و شاهنشاهان).
از مستشرقین دانشمند آلمانی گروتفند grotefend تصور کرد باید کتیبه این دوره هم با پادشاهان هخامنشی ... ترتیب شروع شود چون از تاریخ هخامنشی اطلاع داشت و از عظمت سلطنت داریوش و خشیارشاه بی خبر نبود لذا این دو اسم را مفتاح قرار داده قدری از کتیبه‌ای دوره هخامنشی را ترجمه کرد.

در تعقیب مقصود خویش

همت ستودنی ناپذیر دانشمندان اروپا لازمه مجهودات را بکار بردند تا اینکه اوستاد (اوژن بورنف Eugène Burnouf
فرانسوی که زبان فارسی و سانسکریت را خوب آموخته بود تقریباً تمام حروف کتیبه را تصحیح کرد و با زبان ... اروپا
کاملا از تردید فارغ نبودند و برای رفع تردید چیزی که در کتیبه این نواقص زیادتر میشد و از اشخاصیکه زحمت زیاد در این خط
کشیده دارد آورده‌اند فاضل دانشمند راولنسن انگلیسی است (Rawlinson) چون در مدت اقامت خود در هند زبان هندی و
فارسی را یاد گرفت و بعد با مأموریت رسمی بایران آمد و کتیبه الوند همدان را در تعقیب مقصود خود در سال ۱۸۳۵
در موقع رفتن بعد از ... زحمت خود را از کتیبه بیستون رسانید و تمام خطوط آنرا استنساخ نموده و با یکی ... آنرا به
لندن فرستاد در سال ۱۸۳۸ ... در مدت اقامت ... تحصیل ... تا اینکه زبان
سانسکریت را نیز یاد گرفت تا اینکه بالاخره ... کتیبه ... بود نواقص از ... کرده و کتیبه ترجمه بیستون را تکمیل کرد
و اشخاص دیگر نیز در این باب سعی بلیغ بکار برده‌اند و ایرانیان را ... زبان آباء و اجداد ایرانیان ...
خورده و مجموع کلمات مکشوفه از ۵۰۰ کلمه تجاوز نکند و نمونه از آن در این کتاب درج میشود

آدم – خشیایه – داریاوش – خشیایثیه نام – پارسه ... – خشایثیا – دهیونام – ویشتاسپه – تهم...
– ... – نه ... – نخانشیا – وزرکا [illegible]

از آثار کتیبه (اعنی کتیبه) داریوش بیادگار ... آن ... اولین ... تاریخ ایران ... کتیبه‌های مزبور
معنی ... که هم از آن عصر باقیست ... تمام ... کتیبه‌ها
بسه خط نوشته شده‌اند یعنی – آشوری – پارسی – باستانی این زبان ... زبان فرس قدیم زبان رسمی ایران بوده
و زمان حمله اسکندر مقدونی معمول بوده پس از آنکه ... سلطنت ایران ... بجهت ... سنه (۳۳۰ قبل از میلاد) بعد از آن
مسموم ... تمام ... یونانیان بر ایران ... سلطنت ... ادبیات
او را از بین برد آتش ... تمام کتب ایران را در آتش ... خاکستر آنها را بباد داد و بعضی از کتب ...
را ترجمه ... میکند .

حرف نامه‌ها را ز لفظ دری
به یونان زبان کرد کسوت گری

پس از اسکندر ... در ... ایران ... کردند ... رسوم عادات یونانی را در اخلاق ایرانی جایگیر کنند چون
دوره اشکانیان رسید ... ایرانی ... یونانیان ... دادند از انقراض دولت هخامنشی
(۳۳۰ قبل از میلاد) تا ظهور دولت ساسانی ۲۲۶ میلادی ... پنج قرن ... دوره فترت ادبی ایران بشمار میرود .

زبان پهلوی – زبان ... ساسانی ... از بدو تأسیس دولت ساسانیان ۲۲۶ میلادی تا انقراض آن بدست قشون
اسلام ۶۵۲ ... ایران ... زبان ... کتیبه‌ها ... آنها یک
~~نقش رجب و نقش رستم ... کتیبه نقش رجب ... خط پهلوی ... ساسانی نوشته ...~~
~~هست ... که ... شخص ... بقرائت کتیبه پهلوی ... چنانکه ... هم ... سیلوستر دوساسی~~

Monsieur Silvestre de Saci ... بعد از آن دانشمندان دیگر از قبیل ... (ausely) و تیشن
(Tychen) ... اندریاس (Andreace) ... زیادی در این راه ... نسخه کتاب ...
... آنها ... ترجمه ... ترتیب ... این خط ...
... نوشته میشده ... خوانده میشد ... خط ... ایرانی ... فارسی خوانده
میشد .

زبان پهلوی چنانکه ... ساسانی در ایران معمول بود پس از آن ... چندین ...
از بین رفته ... تا ... عبدالملک مروان (۶۵ تا ۸۶) هجری دفاتر دیوانی بزبان پهلوی نوشته میشد ...
... صالح بن عبدالرحمن از امرای سیستان ... مروان شاه پسر
فرخ زاد ... صالح ... از این اقدام ...
... چنانکه ... گفت : ... را ...
چنانکه ... فارسی را ...

زبان دری – ... ذکر شده در فرهنگ‌های فارسی ... ایران ... دری ...
در فرهنگهای فارسی ... دری ... معنی ... گویند ... و بعضی ... فصیح

(فارسی جدید) ۲

تغییر کرده‌اند و برخی گویند ویرای آن معنی نیست که در آن نقصانی نباشد چنین انگم ، بدو ، بگو ، سرکه ، روگم ، استعمال کنند
و از کلمات بعضی از شعرا و ادبا که در زمان ... زبان فارسی است مطلقاً درش بی چون زبان معمولی امروزی باشد و در بعضی از کتب قدیمه
هم در زبان دیگری نیز ذکر شده از قبیل لغات زبان از قبیل عرب میشود و آنها عبارتند هروی رازی سغدی سکزی
فارسی دوره بعد از اسلام — زبانی است در پیرو از قومیت اسلامیه از امتزاج کلمات عربیه تشکیل یافته این زبان مختص است باطراف
مروشات که بعد رفته رفته تمام نقاط ایران سرایت کرده است معمول محقق معلوم نیست در چه زمان و بچه جا آمده است چون در آخر
در خصوص زبان فارسی کرده ... تفصیل خواهد شد اینست که بتفصیل نپرداختیم چنانکه هر زبانی بمرور زمان تولید شعبات میکند
فارسی کنونی نیز از ایجاد شعبات محروم نمانده است از قبیل زبانی مازندرانی کاشی کردی بختیاری سیستانی وغیره .

ادبیات — تاریخ کیفیت زبان فارسی را در ادوار گذشته بیان کردیم حالا شروع میکنیم با دبیات بعد از اسلام و کیفیت تطور آن
و ادبیه منسوب بادب است که در لغت معنی فرهنگ پس ... گفت ولکن پیشتر اندازه هر چیز است و با نحوی عبارت است
از خوب رفتاری و حسن معامله با مردم و معنی اصطلاحی ادبیات و تعیین حدود آن بیان متقدمین و متجددین اختلاف است
و ما نخست بذکر عقیده متقدمین پرداخته و بعد عقیده متجددین را ذکر خواهیم کرد .

(ادبیات)

کلمه ادب را امروز در لغت بمعنی دانش و دعوت و فرهنگ و ظرافت و امثال آن استعمال میشود قبل از اسلام
تنها بمعنی دعوت معمول بود ماخوذ از مادوب و ادب از مشتقات آنست در اول اسلام مراد از ادب مجموع اخلاق
فاضله بوده چنانکه در حدیث آمده است (ادبنی ربی فاحسن تادیبی) و مناسبت مابین این دو کلمه
مدلول کلمه ادب اینست ... بمعنی دعوت بطعام است ... در دوره ... اخلاق در زمان خلفاء بنی امیه
کلمه ادب بسعت مدلول خود افزوده شامل شعر و لغت و تاریخ و امثال و حکم میگردد و از آن تاریخ علوم مذکوره بعلم الادب موسوم شده
و بعضی از معلمین این عصر را مودب میگفتند در عصر دوم پس از آنکه کلمه ادب را همین معنی شد کلمه ادبا عنوان خاص بودین
شده و بشعرا و دبیران اطلاق نشده و این ترتیب تا اواسط قرن سیم محفوظ بود چون موجدین آن فقط تعلیم را برای خود وسیله
ارتزاق داده‌اند لذا از طرف خلیل بن احمد ... الادب آفت الادباء گفتند و در آن زمان کلمه مودب

با کمال تعلم تفاوتی داشت و اما مخصوص شخصی بود مراد و اولاد امرا و بزرگان را تربیت میکردند و هم بعربیان کسانیکه در مکاتب
برای اطفال تدریس میکردند .

مقصود از این مقدمه دانستن تاریخچه کلمه بود بطور اختصار حالا شروع میکنیم با صل موضوع :
ادبیات در امروز یا علم الادب در میان ادبای ایران ... مصطلح است جمع ادبیه است منسوب بادب و در اصطلاح قدما
ادب عبارت است از معرفت آنچه بتوسط آن احتراز از جمیع انواع خطا کرده میشود و به این جهت پسندیده است
دانستن بفضیلتی پیدا ... و صفت نیکوئی در وی پدید آورد و آن بر دو قسمت طبیعی است یعنی طبیعی آنست که فطری انسان
باشد از اخلاق پسندیده و صفات حسنه مانند کرم و حلم و کسبی آنستکه بواسطه درس و نظر و حفظ کسب میشود و مقصود از
ادب این قسمت ثانی است .

چنانکه هر یک از علوم و فنون در حد ذات خود تعریف و موضوع و غایه دارند اما تعریف آن علمیست که بدان سبب
کلام بلیغ در هر یک از حالات خود بتوسط آن شناخته میشود و موضوعش عبارت است از کلام منظوم و منثور از حیث فصاحت
و بلاغت غایه آن مهارت در فن نظم و نثر .

علمای این فن در تقسیم اقسام ادب کمی اختلاف دارند ابن انباری اقسام آنرا ۸ دانسته و علامه جرجانی به ۱۲ قایل شده
یکی از شعرای عرب آنها ... قسم را بدین ترتیب بنظم در آورده است .
نحو و صرف و عروض بعده لغت . ثم اشتقاق و قرض الشعر انشاء کذا المعانی بیان الخط قافیة تاریخ هذا العلم العرب احصائها

تا اینجا آنچه ذکر شد راجع بعقیده متجددین و متقدمین بود و عقاید متجددین نیز غالباً تخصیص ادبیات را در مهارت فن نظم و
نثر دانسته متجددین ادبیات عبارتست از آن آثار قلمی یا بیانات شفاهی اعم از نظم و نثر و متضمن حقایق بوده مستمع یا
خواننده را متاثر دارد و نویسنده ما بهره ... را گوینده ... قلبی خود را بتوانند با بیانات موثره در وجود
دیگران جایگیر کنند بعضی از ارباب وقوف چنین گویند ادبیات ... و امثالی است که از برگزیده ترین آثار شعرای ...
نویسندگان اخذ و استنباط شود و بعبارت صحیح ساده ادبیات عبارتست از فن خوب نوشتن و خوب گفتن . بشعر
در لغت بمعنی علم و دانش است و در اصطلاح عبارت از آن کلامی است که گوینده بقصد وزن و قافیه گوید

با مراعات اصولی راجع به غزل و قصیده و قطعه و رباعی و مثنوی در هر یک در جای خود معیّن است.

ادبای گذشته چنانکه ذکر شد هر کلام موزونی را در باقصد شعر گفته نشده آن را شعر می‌دانستند و شعر را تنها در دایره وزن و قافیه محصور میکردند در باقصد شعر گفته نشده ولی ادبای عصر حاضر میگویند در تعریف مذکور راجع به نظم است نه به شعر یعنی نظم را غیر از شعر و شعر را غیر از نظم میدانند و میگویند کلام ممکن است منظوم باشد ولی شعر نباشد یا شعر باشد منظوم نباشد.

برای خوب دانستن معنی شعر لذت در مقدار از اجمال به تفصیل بگذاریم باید دانست در نظم عبارت از رشته‌ای کلمات و آوردن آنها در حرکت و ترتیب از اوزان بحور عروضی با لازم داشتن قافیه در این صورت اگر نظم دارای معانی لطیفه و احساسات عمیقه بوده و شنونده را متأثر سازد آن را شعر منظوم میخوانند چنانکه حافظ گوید:

چو بر شکست صبا زلف عنبرافشانش
بهر شکسته که پیوست تازه شد جانش

سعدی گوید: گفته بودم غم دل با تو بگویم چو درآئی
چه بگویم که غم از دل برود چون تو درآئی

و اگر راجع به قصه عادی یا مسائل علمی بوده و محرک احساسات مستمع نشود آن را نظم گویند: چنانکه نظامی گوید.

بود در شهر بلخ بقالی   بیکران داشت در دکان مالی

مقصود دانست در نظم از لوازم شعر نیست شعر ممکن است هم منظوم و هم منثور باشد یک مقاله ادبی یا یک موضوعی راجع به تعریف طبیعت از قبیل طلوع یا غروب آفتاب و غیره که با بیانات مهیج و مؤثر گفته و نوشته شود شعر است همانطوریکه یک غزل یا قطعه در تهییج احساسات کوشیده باشد شعر است با جمله شعر است در ذکر و تشبیب و تغزل ایجاد شور و حال را شنفتن سازد و اگر در موقع حماسه گفته شود شخص را با افتخار بزرگ تشجیع کرده و به جنگیدن در مهالک جنگ ترغیب نماید و اگر راجع به مرثیه باشد عواطف را به تحریک درآورد بعبارة اخری در هیچ مورد از ایجاد اثر باز نماند.

و علاوه باید خود شاعر متأثر باشد و الا کلمات منظوم و منثور اشخاصی صرف از روی تقلید و بدون تأثر بوده دارای هیچگونه اهمیت نیست و قبل از فوت صاحبش از میان میرود و یا اینکه با خود گرفتن در یکی دو قرن بیشتر نمی‌ماند اینکه منزلش قلبی و یک شعر نهانی گرفته را بنابر و غرقش نیاورد و شنونده را تهییج میکند پس اندازه تأثر مستمع منوط است

به اندازه تأثر شعر حافظ شیرازی در اثر سوز دل گوید.

بیان شوق چه حاجت که حال آتش دل
توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد

و بالاخره شعر آن چیزی است مربوط به وصف و تشبیه که تنها ذوق سلیم آن را احساس میکند

— انتقاد از ادبیات ایران —

ادبیات ایران با آنهمه مزایا باز هم در اعتراض معترضین گشته اشخاصی که ادبیات ایران را انتقاد میکنند دو طایفه‌اند طایفه‌ای از لحاظ اخلاق و طایفه‌ای از لحاظ ادب آنهائیکه از لحاظ اخلاق انتقاد میکنند میگویند شعرای ایران بجز چند تن اشعار خود را بر چهار چیز وقف کرده‌اند در مدح و هجو خمریه تشبیب و تغزل و تصوف.

آنچه در مدح است به اندازه راه غلو پیموده‌اند در عنان قضا و قدر را بدست جاهل سپرده‌اند و او را تا مقام خدائی بالا برده‌اند چنانکه انوری گوید.

منشی ملک باد و دیر طالع مرا
گلشن بلبل باز و صاحب قران مرا

گر برد چو آفتاب نتابی نقش بی‌چشم
با قبضه شمشیر شاهی دیبا را

در خمریه شراب چنان ستوده‌اند حقیقت سخن را به کلی در ترک مستی راه را بجای رسیده تا بجز رد مردم داده‌اند و تمام منافع دنیوی و معنوی را سقوط بیاده کشی دانسته‌اند چنانکه منوچهری گوید:

ای باده فدای تو همه جان و تن من
از بیخ بکندی ز دل اندوه کهن من

ناز تو است به انس دل و کام همه تم
با درد تو است همه شادی تن و روان من

هر جا بگوئی که آمد شنده تنت
آنجا همگی باشد آمد شده تن من

و آنگاه که نبوده مستی ایام گذشته
آنجا است به سیم طلا دل و دهن من

ای باد بهجت است بجز در زمانه دارد
کز تست به راحت روح و به لاهن من

عاده در حجم هن بوده با دور قدح من
با در کف من بوده به دوران من

بو رخ خوش تو آید به سالم که بوزم
رنگ رخ تو دارد به پیراهن من

از آن رفیقان من چه بمیرم | از سرخ ترین باده بشوئید تن من

از دانه انگور بسازید حنوط | از برگ رز سبز حنوط و کفن من

در سایه رز اندر گوری بکنیدم | تا نکهت رز روح ببخشد وطن من.

در تشبیب و تغزل [illegible] ... و در حقیقت [illegible] شده‌اند و در شعرای [illegible] گذشته است.

و در تصوف مردم از ترک [illegible] و اعمال [illegible] کرده‌اند [illegible] حافظ گوید

حجاب چهره جان میشود غبار تنم | خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست | روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم

عیان نشد که چرا آمدم کجا رفتم | دریغ و درد که غافل ز کار خویشتنم

بگو که طوف کنم در فضای عالم قدس | چو در سراچه ترکیب تخته بند تنم

اگر ز خون دلم بوی شوق می‌آید | عجب مدار که همدرد نافه ختنم

مرا که منظر حور است مسکن و ماوی | چرا بکوی خراباتیان بود وطنم

طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع | که سوزهاست نهانی درون پیرهنم

بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار | که با وجود تو کس نشنود ز من که منم

ما نمیخواهیم در انتقاد شان از لحاظ ادبیات چیزی گوئیم در ادبیات ایران در ادوار اولیه [illegible] به نسبت ساده و طبیعی بود و دارای اهمیت زیاد بود ولی رفته رفته میدان تقلید و تملق وسعت پیدا کرد و سبب تنزل ادبیات ایران را تهیه نمود یکی از ادبای عرب راجع به ادبیات ایران چنین گوید اساس ادبیات ایران عبارت از تزئین است و [illegible] همیشه متکرر [illegible] است ادبا و [illegible] بدان [illegible] در مضامین تازه پیدا کنند و برای اینکه [illegible] شعرای گذشته را [illegible] به تقلید [illegible] ایشان [illegible] تشبیهات [illegible] منظره [illegible] و تمام سعی صرف تکلفات آن

شیوه شعرای گذشته بدون وقوف [illegible] سلطنت [illegible] خود را اظهار [illegible] اند و [illegible] سلاطین [illegible] از خود [illegible] استقلال [illegible] سلطنت [illegible] تشنیع کردند و تشنیع در شعرای [illegible] خلل کرد و در نتیجه نکته‌ها [illegible] و تشبیهات لفظی [illegible] تصنعات [illegible] اگر چه موضوع انتقاد ادبیات موضوع [illegible] بوده و تفسیر [illegible] لازم دارد [illegible] شرح تمام کیفیات آن در اینجا ضرورت ندارد [illegible] نظریات خود را نسبت به اعتراضات گذشته بطور اختصار بیان میکنیم:

آنکه ادبیات ایران از نقطه نظر اخلاق قابل توجه نیست [illegible] طریق افراط پیموده‌اند [illegible] ادبیات [illegible] اخلاق مربوط نیست و موضوع [illegible] ادبیات را [illegible] در دائره اخلاق محدود [illegible] ادیب [illegible] کسی است [illegible] احساسات لطیفه خود را با طرز [illegible] اظهار [illegible] موضوع [illegible] با ذوق [illegible] دیگری باده [illegible] صنعت شناسی قدرت و مهارت [illegible] نقاش [illegible] موضوع اخلاقی [illegible] قابل تمجید نیست [illegible] موضوع ذوقی [illegible] در خزینه ادب جا میگیرد.

جرجی زیدان در کتاب نفیس خود تاریخ آداب اللغة العربیة تاریخ علم و ادب را بطور جامع بیان کرده [illegible] در اینجا ذکر کنیم [illegible] از تاریخ ادبیات [illegible] تاریخ عقول و قرائح [illegible] است [illegible] علم [illegible] آن [illegible] بطور عموم بیان میکنند [illegible] تاریخ سیاسی اجتماعی اقتصادی علمی ادبی [illegible] تاریخ سیاسی از کیفیت جنگها و فتوحات [illegible] صحبت میکند تاریخ اجتماعی از ترتیب زندگانی و اخلاق و آداب [illegible] بحث میکند تاریخ اقتصادی راجع است [illegible] در زراعت و احوال صنایع [illegible] تاریخ [illegible] علم و ادب [illegible] ملت را [illegible] زادگان [illegible] عقول و قرائح [illegible] کیفیت و ارتقاء

خون و عوامل مختلفه. تجمع

تاریخ عمومی که در شامل تاریخ ادبیات نیز هست بجز از تاریخ جنگها و خونریزیها و غلبه و استبداد و چیز دیگری را [illegible]

صورتیکه [illegible] حقیقت [illegible] تاریخ ادبیات یک ملت [illegible] است و در هر زمینه حوادث و وقایع را با عین حقیقت را

و با واقعه آن را بیان میکند اگر تاریخ ملتی را از اول تا آخر بخوانیم و از احوال سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن آگاه شویم

بپیدا آمدن باز عین واقعی ترقی و تنزل آن ملت را نمی‌توانیم بفهمیم مگر اینکه از تاریخ ادبیات آن ملت [illegible]

بفهم زیرا تاریخ ادبیات تاریخ عقول و قرائح آن ملت است وقتیکه در آن جنبه را عین واقعی و ترقی و تنزل

سطح [illegible] عصر حاضر [illegible] تاریخ سیاسی [illegible] تاریخ ادبیات آن

ملت [illegible] تاریخ ادبیات تاریخ عقول و [illegible] آن [illegible] تاریخ [illegible] نفسی و اخلاق [illegible]

[illegible] تاریخ ادبیات ترقیات و امتیازات ملی [illegible] میشود.

ادبی [illegible] تاریخ ادبیات را تنها در ترجمه و شرح حال ناقص [illegible] اساتید شعرا و ادبا معتبر [illegible] تالیف

تذکرة الشعراء [illegible] اصول [illegible] شده است و از [illegible] بجز از یک

شرح حال ناقص زندگانی [illegible] چیزی نیست و در واقع [illegible] از این تذکره‌ها کیفیت ادوار

[illegible] بطور صحیح [illegible] تعریف [illegible] نویسنده [illegible]

سلسله عبارات پیچیده و [illegible] تغییر [illegible] موضوعیت [illegible]

دقیق [illegible] از آن عبارات [illegible] اشعار [illegible] تمیز دادن

[illegible] نیز از آن [illegible] در حقیقت [illegible] مجموعه تعریف و تمجید

[illegible] در [illegible] تحقیق [illegible].

تاریخ ادبیات [illegible] تاریخ [illegible] تاریخ [illegible] اگر کسی بخواهد تحقیق [illegible] ترقیات

تنزل [illegible] ادبیات آن ملت را از اول تا آخر با دقت

[illegible] مطالعه [illegible] فکر [illegible] و ادبا و تفحصات عمیقانه

[illegible] ---- و اگر [illegible] ترقیات او تنها در دایره فرضیات و [illegible] محصور مانده در

[illegible] آثار ادبا [illegible] آن آثار بوجود آمده است [illegible] موجود است نیز ادبیات هر دوره

را [illegible] آلوده و افکار و عقاید شان [illegible] است زیرا در عالم [illegible] ادبا موضوعیت [illegible] محصول

[illegible] محیط [illegible] از محیط اخذ میکنند [illegible] محیط را در ادبیات

تاثیر و نفوذ [illegible] است و علاوه بر آن تاثیر نفوذ [illegible] موجودات [illegible]

[illegible] افکار ملتی را [illegible] گذشته [illegible] ادبیات [illegible]

[illegible] زمان [illegible] در آن [illegible] است و [illegible]

[illegible] تاریخ ادبیات [illegible] اجتماع آن [illegible] متنوعه

[illegible] ادبیات آن ملت [illegible] ادبیات [illegible] محیط و زمان [illegible]

[illegible] ادبیات [illegible]

[illegible] تحول اجتماعی [illegible] افکار جدیده [illegible] افکار و عقاید

[illegible] است [illegible]

[illegible] شعرا [illegible] دیگر عاشقانه

[illegible] از دیباچه دواوین [illegible] در زمان صفویه شعرا [illegible]

[illegible] حضرات ائمه [illegible] از [illegible] قاجاریه [illegible] شعرا [illegible] دوره

[illegible] مشروطیت

است [illegible] شعرای جدید [illegible] مشروطیت [illegible] وطن و ملت و مملکت [illegible] انقلاب

[illegible] سیاسی [illegible] مشروطیت [illegible] رو داد

لذا طرز تفکر شعرا نیز تغییر پیدا کرد [illegible] شعرای جدید [illegible]

[illegible] انقلاب [illegible] ایران [illegible]

هنر صور را از دست داده و مراحم به پاره محصور السطور و سیوان لغت بنهایت ضعف رسیده از
رو آست در انقراض دولت راجع و بضعف انحطاط ایرانی است

پس از آنکه اهمیت تاریخ ادبیات تا اندازه معلوم و دید اینک بر میگردیم به اصل موضوع یعنی نوشتن تاریخ ادبیات از
ازمنه قدیمه تا عصر حاضر: تاریخ ادبیات ایران اساساً به دو قسم مهم منقسم میشود: دوره قبل از اسلام و دوره بعد از اسلام که
دوره قبل از اسلام است خود که سابق هم بدوان اشاره شد به سه دوره تقسیم میشود.

اولا دوره قدیم اول از قدیمترین ازمنه تاریخی تا ۳۳۱ قبل از میلاد ۲ - دوره انحطاط ادبی از ۳۳۱ قبل از میلاد
تا ۲۲۶ میلادی، ۳ - دوره قدیم دوم از ۲۲۶ میلادی تا ۶۵۰ میلادی.

دوره قدیم اول - از قدیمترین ازمنه تاریخی تا ۳۳۱ قبل از میلاد یعنی سال قتل داریوش سوم و انقراض دولت
هخامنشی: تاریخ ادبیات ایران در این دوره بچه ترتیب بوده چندان معلوم و حقایق [illegible] نمیتوان از روی آن چیزی
نوشت یا اظهار عقیده کرد بطوری که ناقص است و آنچه بدست آمده بواسطه کتیبه هائی است که در ضمن اقسام زبان [illegible] کتیبه و در این
دوره خط میخی ذکر کردیم از لغت ادبیات این دوره منحصر بوده است به علوم و خط و لغت خط و لغت را سابقاً بیان کردیم
و راجع به علوم فعلاً بحث خواهیم کرد.

شعر

بعقیده متخصصین شعر ممکن است در دست طبیعت در وجود بشر ودیعه گذاشته و از لحاظ عموم احوال روح
بشر نسبت به شعر با بشر توأماً قدم به عالم وجود گذاشته است انسان ابتدائی در وقتیکه چشم خود باز کرده و در آفاق نظر میانداخت
خود را در مقابل یک سلسله حوادث گوناگون دید در طبیعت بعضی از آنها فرحبخش و بعضی دیگر مدهش بنظر میآمد
[illegible] بود در آن [illegible] برای اینکه خود را از شر و غضب آن محفوظ بدارد قربانیها داده و سرود و [illegible]
ادعیه میخواند و با حرکات دیگر خوش [illegible] بود محض اظهار خلوص و ارادت بخواندن ادعیه [illegible]
ادعیه را اعم از اینکه در موقع وحشت یا مسرت خوانده شود نشانه شعر دانسته اند و از همین جاست [illegible] شعر را در تاریخ
نقاط قبل تاریخی [illegible] و ملتفت شده که شعر با بشر همزاد بوده است و چون شعر در واقع صورت است از نتیجه تأثرات
مطبوع و [illegible] بودن یک دسته [illegible] احساسات و حرارت خیال گوینده است و [illegible]
کتاب [illegible] زبان سانسکریت نوشته است) و اشعار شعرای [illegible] در دوره [illegible] و ایلیاد هومر در تقریباً ۱۵۰۰ قبل از
میلاد بوده است [illegible] مؤید است [illegible] ادعیه قدیمه [illegible] بواسطه نبودن خط از بین رفته است [illegible] بوده است

در اغلب کتب ادبای اسلامی راجع به قدمت شعر خبری نقل کرده‌اند و اول کسی که شعر گفته است حضرت آدم بوده است
در مرثیه فرزند خود هابیل این شعر است: تغیرت البلاد و من علیها   و وجه الارض مغبر قبیح
اگرچه این خبر از طرف مفسرین تأیید نشده است و ما مقصود ما از این مسئله به قدمت بودن شعر رسانده بعلاوه مؤید است
مشعر اینکه تا شعر است پس باطمینان خاطر میتوان گفت هر شعر در ادوار پیشین نیز در ایران بوده است با این همه که آثار زیادی
اساس سلطنت در آن مستغرق گشته با حوادث مهمه مواجه شده است زیرا صدور وقایع مهمه است مراقبتی را به تحریک آورده
و اساس شعر را تشکیل میدهد و هیچ علتی ندارد در موقعی که مصریها و رومیها و یونانیها دارای شعر بوده‌اند ایرانیها با وجود داشتن
هرگونه وسایل مادی و معنوی از سرودن شعر محروم باشند تنها سلطنت و دست روزگار همه آن آثار نفیسه را محو کرده و ایرانیان
امروزه را از مطالعه آنها محروم داشته است و آنچه عجالتاً بدان دست رسی داریم همان قسمت گاتاها است که در اوستا موجود
است کلیه گاتاها عبارت است از ۱۷ فصل و ۲۳۸ قطعه و ۱۹۸ سطر و ۵۵۶۰ کلمات است.
(قطعه چهارم از اهنود گاتا: منم آن کسی که با منش پاک از برای محافظت روان دین و اردن همانا ...
مزدا اهورا برای اداره نیک آگاهم تا هر اندازه توانائی هست خواهم تعلیم داد و مردم سوی راستی روند).

— علوم —

ایرانیها چون نیز دولت سلاطین قدیم عالم بوده و خود نیز تشکیل سلطنت بزرگ داده و از حیث قدرت و
شوکت برابری آن خود برتری داشته‌اند لذا اینست که از تمدن سلاطین گذشته استفاده نموده و تغییر اثر به سلطنت
سلیقه خود در آنها داده از علوم طبیعی و ریاضی شش نیز و علم کائنات جو و غیره که از مخترعات آنها بوده
در میان ایرانیان رواج یافته و به تکمیل آن پرداخته از مخصوصاً طب و معماری به اندازه مهارت پیدا کرده بودند
که به دشواری تقدم پیدا جستند.

— دوره انحطاط ادبی —

دوره انحطاط حضرت ادبی ایران شروع میشود از سال ۳۳۱ قبل از میلاد یعنی از زمان سلطنت اسکندر تا ...
سوم تا زمان سلطنت اردشیر بابکان امتداد دارد و تقریباً شش قرن امتداد یافته از هر جهت موجبات تنزل

ایرانیان فراهم آورده در زمان اسکندر غرور فتح و ظفر یونانیان را داشت و در حال مستی آتش به قصر سلطنتی زد
و کتب ایران را طعمه آتش ساخت و در دوره سلطنت اشکانیان نیز توجهی به ادبیات ایران نکردند لذا تغییرات کلی
در زبان و اخلاق و عادات آنها روی داد حتی قرائتی مذهبی نیز دچار پاره تغییرات شد سلاطین اشکانیان به فروشان لقب محب
یونانیان داده و با ادبا و ترویج تمدن یونانی پرداختند و تمام اینها روی هم رفته سبب شدند رونق ادبیات ایران مغلوب
ادبیات یونان گردید و از این دوره هیچ قسم آثار ادبا باقی نمانده است مگر بجز از سکوکات ضخیم که در روی آنها با خط یونانی
و اسامی و القاب سلاطین اشکانیان نقش شده است.

دوره قدیم دوم (از ۲۲۶ میلادی تا ۶۵۲ میلادی)

یعنی از ابتدای تأسیس سلطنت ساسانی تا ظهور اسلام اگرچه ایران با دوره ساسانی همت اردشیر بابکان دارای عظمت و قدرت
شد و موقع بلندی در تاریخ برای خود احراز کرد ولی چون تبدلات شش قرن دوره تنزل در روح ایرانی تأثیرات مهمی
کرده و در اخلاق و عادات ایرانیان نیز اثر زیادی کرده بود و تنها بواسطه شهامت و شجاعت نیاکان خود را بدان اندازه که لازم بود
دارا نبودند به ضمیمه اینکه تغییر دادن یکدوره ترقی محبوب رشد و اقدامات آن پادشاه بلند همت در توسعه علم و تهذیب اخلاق
ایرانیان تأثیرات زیادی در روح ایرانیان بخشید باز نتوانست آثار را به اوج کمال برسانند از آنکه تفصیل این دوره و کیفیت
تشکیل آن در کتب تاریخ مسطور است ما در اینجا تنها در خصوص شعر و کتب علمی به توضیحات مختصری قناعت میکنیم: شعر در دوره
قدیم اول ذکر شد در شعر همیشه در دنیا وجود داشته است و در اینجا نیز همان عقیده را تعقیب کرده میگوییم که در دوره ساسانیان
محققاً شعر وجود داشته است و ایرانیان آن دوره قطعاً شعر گفته‌اند و بیش از دلایل مهمه وجود شعر در آن دوره الحان باربد است
که تفصیل آن در بعضی از کتب عربی و اشعار شعرای فارسی زبان مندرج است در معیار الاشعار و المعجم در ضمن حال اشعار
دوره خسرو پرویز ذکر کرده ... بعضی طرق و الحان از بر مسجع بوده‌اند نه موزون قطع نظر از اینکه ذکر در خود هیچ نیز ترتیب
رعایت شده تنها منظور شعر نیست اندازه موزون خواهد بود در ارتباط موسیقی با شعر محتاج توضیح نیست و ذکر شعر لفظی بهرام گور
به زبان فارسی صحیح باشد این نیز مؤید وجود شعر در آن دوره است شعر لفظی بهرام گور را محمد عوفی در کتاب خود لباب الالباب
نقل کرده ... ابیات بلیغ اشعار ... است که در ... دیوان ...
مطالعه آورده است) ولی آنها اشعار ...

فقلت له لمّا نصرت جنوده — کأنک لم تسمع بصولات بهرام

وانی لحامی ملک فارس کلّه — وما خیر ملک لا یکون لها حامی

و بعد شعر فارسی معروف او را ذکر کنند: منم آن شیر گله منم آن پیل یله + نام من بهرام گور و کنیتم بوجبله

زکریای قزوینی مورخ اواخر قرن ششم هجری که در حدود [illegible] بار به چنین گوید: (وی شعر او را [illegible] ساخته در پیش [illegible]

یاقوت حموی نیز در معجم [illegible] اشاره [illegible] ۲۷ [illegible] روی هم ریخته و [illegible]

گردد در نوای خسروانی نیز تصنیفات باربد یک نوع از شعر بوده است [illegible] شعر در دوره ساسانیان [illegible]

باشند هیچ نوع دیوان محلی در دست نداریم و مهمترین دلیل آن این است که در دوره ساسانیان هم شعر بود [illegible]

از بین رفت این دلیل [illegible] قابل توضیح نیست زیرا استیلای عرب چنانکه [illegible] آثار ادبی دیوانی را از بین برد

اسامی ادبا را نیز در ضمن [illegible] در آتش بیداد [illegible] محو کرد و علاوه [illegible] معلوم است در [illegible]

[illegible] آن عصر [illegible] صاحب تاریخ سیستان در کتاب خود چنین گوید (تا پارسیان بودند سخن [illegible]

ایشان [illegible] گفتندی بطریق خسروانی).

ابن مقفع ادیب معروف ایرانی کلیله و دمنه را از پهلوی به عربی ترجمه کرده است در دیباچه آن کتاب گوید:

(انوشیروان روزی که بافتخار برزویه طبیب [illegible] خطیبان [illegible]

[illegible] در مقالات علم الادب صفحه ۱۳۲ سطر [illegible]: فلان [illegible]

[illegible] لا تضبط کثرة [illegible] اشعار [illegible] الفرس: [illegible]

فرس فی منثور اخبارهم [illegible] اشعارا کانت تدوّن و تخلّد فی الخزانة التی کانت ببیوت

الحکمة [illegible] کلامهم) [illegible]

بعهد عضد الدولة دیلمی [illegible] بغداد [illegible] قصر

[illegible] بیت [illegible]: [illegible] — جهان را [illegible]

[illegible] صاحب تاریخ سیستان [illegible]

[illegible]

شاهنامه [illegible] تمام اینها دلیل است بر وجود شعر قبل از اسلام است

چنانکه قبلاً اشاره شد از زمان ساسانیان بعضی کتابها باقی مانده است از آن جمله بوده است کارنامه اردشیر بابکان یادگار

زریران غیر آن کتابهای دیگر نیز باقی مانده در بعضی ترجمه شده است مثل الف لیلة و لیلة در اصل فارسی آن هزار افسانه است و خدای

نامه [illegible] تاریخ سلاطین ایران بوده و ابن مقفع آن را بعربی ترجمه کرده است اسامی کتب ذیل در تاریخ تمدن اسلامی مسطور است از کتب

ایران بوده است رستم اسفندیار [illegible] کتاب [illegible] عبدالله ابن مقفع [illegible] عبدالله [illegible]

هزار افسانه — شهرزاد — کارنامه انوشیروان — دارا و الصنم الذهب — بهرام [illegible] — هزار دستان

معلوم نیست — معلوم نیست — معلوم نیست — معلوم نیست — معلوم نیست — معلوم نیست

الادب والتعلب — و الادب الکبیر — الادب الصغیر — سیر الملوک [illegible]

معلوم نیست — عبدالله ابن مقفع — عبدالله [illegible] — معلوم نیست

دوره بعد از اسلام

دولت ساسانیه در سال ۲۲۶ میلادی در سایه همت اردشیر بابکان تاسیس شد و [illegible] با کمال قدرت حکمرانی

کرد و بالاخره بواسطه سستی و عیش [illegible] سلاطین ساسانی در اواخر [illegible] در جنگ [illegible] عرب تاب مقاومت

نیاورده در سال ۶۴۱ میلادی سقوط کرده و در سال ۶۵۲ بواسطه قتل یزدگرد آخرین [illegible] صفحات خود را خاتمه داد [illegible]

شکست [illegible] از عرب [illegible] بواسطه اختلاط [illegible] از حیث دین و اخلاق [illegible]

[illegible] ایرانیان [illegible] عرب [illegible]

معتقد [illegible] ایرانیان [illegible] تاریخ [illegible]

پس از آنکه عرب [illegible] سلطنت و تاج و تخت کسری را [illegible]

و [illegible] قطع نظر از آنکه [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

وقتی که نوبت خلافت به بنی امیه رسید مدتی که ایرانیان گرفتار رشته حوادث و مصائب بودند و در مقابل این همه
صدمات وارده هیچ کینه‌ای به نفس قلوب ایرانیان (در دین تنها حسن شریعت اسلام را درک کرده و در ادای امر ایرانیان
دین اسلام را با اکراه گردن نهادند و ما بعد از آنکه خرابی عالیه اسلام را [illegible] شدند [illegible] این دین را قبول کرده
جنگ کنند و در عوض انکه مدتی اعقاب سلسله بنی‌عباس (ایرانی) اسلام مترقی شدند تا زمان عبدالملک مروان در سال ۶۵ ه
خود را خلیفه معرفی کرد و قوانینی وضع کرد از جمله دفاتر عراق که به خط پهلوی نوشته میشد چون نوبت به او رسید به خط عربی
تبدیل کرد و بطوری زبان پهلوی از میان برفت ایرانیانی که از این راه کسب معاش میکردند دچار سختی شدند و زبان عربی هم [illegible]
رواج پیدا کرد و از این ترتیب نتیجه [illegible] عبارت بود از موجود شدن زبان فارسی امروزه با وجود این
همه حوادث و اتفاقات باز ایرانیان قرا [illegible] ملیت خود را محفوظ داشته و در ترویج زبان فارسی کوشیدند.
پس از ذکر این مقدمات شروع میشود به تقسیم ادبیات ایران بعد از اسلام.

ادبیات ایران بعد از اسلام ۷ دوره به ترتیب ذیل تقسیم میشود

اولاً - دوره فترت ادبی از زمان سقوط نهاوند (۲۱ هجری) تا تشکیل دولت صفاریان (۲۵۳) هجری

ثانیاً - دوره صفاریان و سامانیان تا طلوع غزنویان (۲۵۳ - ۳۹۱ صفاریان) (۲۷۹ - ۳۸۹ سامانیان) هجری

ثالثاً - دوره غزنویان و سلجوقیان تا غلبه مغول (۳۸۷ - ۵۹۸ غزنویان) (۴۲۹ - ۵۹۰ سلجوقیان)

۴ - دوره مغول تا ظهور سلسله صفویه (۶۲۹ - ۹۰۶ مغول).

۵ - دوره صفویه تا ابتدای سلطنت قاجاریه (۹۰۵ - ۱۱۴۸ صفویه)

۶ - دوره قاجاریه تا آغاز مشروطیت (۱۲۱۰ - ۱۳۲۴ قاجاریه)

۷ - دوره مشروطیت (۱۳۲۴ - تا امروز ۱۳۲۷)

۱ - دوره فترت ادبی

این دوره شروع میشود از سال ۲۱ هجری که مصادف است با واقعه جنگ نهاوند (سقوط دولت ساسانی) و منتهی میشود
به زمان تأسیس سلطنت صفاریان ۲۵۳ هـ.

باتفاق ارباب سیر و تواریخ قریب ۲۰۰ سال راجع به ادبیات ایران اطلاعات صحیحی در دست نیست چه در عرض این
مدت صدمه به زبان فارسی و ادبیات آن چنانکه باید [illegible] وارد کرده است در جزو حال گفته است [illegible]
نگاران گذشته در این خصوص چیزی ننوشته‌اند و نه اثری از خود ایرانیان راجع به این دوره فترت باقی است نمیتوان
اظهار نظر [illegible] داده مگر در روی آن فرضیه صحبت کنیم و در حقیقت این وقت از تاریخ ادبی ایران در زوایای تاریخ مجهول
مستور مانده است و بجز از جملات قصار معدودی که گاهی در بعضی کتب عربی بنظر میرسد [illegible] دیگر صدف نیست
اثبت در طرز نگارش و حفظ زبان فارسی در این دوره به ما معلوم نیست و آن اظهارات هم [illegible] از بعضی اشخاص نسبت به
[illegible] بوده است [illegible] نیز در روی همان زمینه نمیخواهیم راند و بیست اینکه از ایرانیان این دوره اثری [illegible]
نیست پس از آنکه لشکر اسلام به بلاد ایران تاختند و بنیان استقلال این مملکت تاریخی را برانداختند در اوایل امر اگر
چه [illegible] عرب چنانکه از دایره اعتدال قدم بیرون نگذاشتند ولی بعدها این غرور و فتح و ظفر به عرب دوش [illegible]
مرکز [illegible] خلافت به دست بنی امیه افتاد دیگر اوضاع بکلی تغییر یافت و اصول خلافت دینی به
سلطنت کیف مایشاء مبدل گردید.

بنی امیه تمام ملل و اقوام غیر عرب را بندگان خود فرض کرده و آنها را موالی نام میدادند و از هیچ گونه حقارت درباره آنها دریغ
نداشتند و [illegible] برای خود [illegible] مقامی قائل بودند و [illegible] را مافوق جنس بشر شمرده و [illegible] را
درباره غیر عرب از ظلم و تعدی [illegible] و قضاوت را حق عرب میدانستند و اگر یک نفر غیر عرب دارای مرتبه [illegible]
[illegible] از [illegible] دیده میشود.

گویند نافع بن جبیر [illegible] وقت جنازه را میدید [illegible] میپرسید اگر از قریش بود [illegible] و اگر از عرب [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از ولایت در صورت [illegible] اتفاق [illegible] ۲۰۰ [illegible]

بطلاق دادن زن مجبور گشت از آنجائیکه اساس خلافت بنی امیه ناحق بود لذا اولیاء ایشان وسیله پیشرفت کار خود را
قرار میدادند و تزویق الماء را سرمایه قدرت خود نموده اند و علناً بخلاف احکام خدا و رسول کار میکردند و تعدیات زیاد
و اجحافات قدرت را از خود نشان داده او استغنی از شرع و بیدین است معاویه با آنکه تحمل برد در اسلام نخرج و چه وقتی هرکس
مخالف را دیده و از آنان برخاست اقتدار در آن صدد شد و تضعیف ایشان را کرد و تضعیف دیده را برای کارهای لازم میکرد
میکرد و چون مقصود خود را در بنی و نفوذ اصحاب خود میشد از آن جمله حنف بن قیس که از آنها و مشاور بود وی را
و خاقت عاقبت این کار آگاه ساخته و منصرف کرد عبد الملک مروان در ۷۵ هجری در حج رفته بود در مسجد منوره
در ذیل خطبه خود چنین بیان کرد من نه عثمانم و نه معاویه و یزید سست رای و مداهنه کار پیشم مرا این
امت را با همین شمشیر خود مداوا خواهم کرد و سرکشند که اوامر مرا اجرا نکند و اصحاب تقوی و پرهیز
کاری هرکه بمن سرکشی را با شمشیر از پیکرش جدا (خواهم ساخت) ولید ثانی در اوان معتقد بود که اسلام میبود
روزی بقرآن تفأل زد و این آیه آمد و استفتحوا وخاب کل جبار عنید تحت تغیر گشت و قرآن را به هدف کرد
این ابیات را خواند اتوعدنی بجبار عنید وها انا ذاک جبار عنید - اذا ماجئت ربک یوم حشر
فقل یارب خرقنی الولید ... و در اثنای ... در زمان هم رسانیده ... سکاری داشت
و با دختر خود مباشرت کرد وقتیکه در زمان خلافت هشام امیر حاج شد شراب در خانه کعبه زده
و بخدمت شراب خورد نواب از اینکه اقدام و مانع شدند با همه جهد نتوانستند از ظلم و تعدی در این کار کردند
علاوه بر اینها از نقطه نظر سیاست و تعمیم زبان عربی پرداختند در زمان عبد الملک مروان حکم شد تمام دفاتر
دفاتر دیوان که تا آن زمان در ایران بزبان فارسی نوشته میشد بعربی نقل و تحویل کنند و خط فرس ...
بن عبد الرحمن از اهل سیستان متصدی این کار گردید ایرانیها استقلال خود را از دست داده و با تسلط ...
کو شش نمودن هر روز دست بدست در بازارها فروخته شدند بزرگترین تضییقات تحمل مینمودند ...
میدیدند بیاد دولت خود ... سعید بن ... معروف ... ایرانیان آن دوره را بغلامی
ذکر کند وقتیکه ... اعضاء خانواده ... آمده و روز ... خود را با حسرت

سوگوار میشدند و در بازار و کوچه ها بفروش میامد را از او زنها از پس پرده بیرون آمده خود را عرضه میکرد
کویی روح قدیم ایران در مبدع ایشان مانند پرنده پر و بال شکسته نمودار گشت و آن دود دل کشیده و از افراط
تعصب و تنگ حسد ادب در نتیجه این تضییقات ایرانیها از ترس جان و مال خود ناچار شدند از اینکه بزبان خود حرف زنند
و عربی فرا گیرند و کلیه نقض هم از ناچاری مجبور شدند خود را عرب معرفی کنند تا از اذیت عرب در امان باشند
باشند و بهمین جهت بود که ادبیات فارسی فراموش شد و ایرانیان مغلوب ادبیات عرب گردیده و طلا عربی بجای کلمات
فارسی نشست و زیاده بر یکصد سال ایرانیان ستم دیده در تحت ستم و ذلت زندگانی بسر بردند و لذا ...
اینکه صاع ... ابو مسلم ... عاملین بنی امیه تشکیل دادند تحت تاثیر مودت و سایر اقوام مغلوبه ترغیب بحال
داده استند و برای ... از دست رفته بنی امیه و نقل خلافت و سعیه جلیله علویه بیان داده دل شیعیان جمعیت
علویه کمک کردن موالی و نقطه ... نتیجه این تضییقات روی داد تا آنکه منتهی بقیام ابو مسلم خراسانی شد و بنی امیه منقرض
گردید و با کشته شدن مروان حمار خلافت بنی امیه منقرض شد ... و ... اشتباهات بعوض آنکه خلافت
بخاندان علویه منتقل شود بدست بنی عباس رسید (۱۳۲ هجری)
... نوشته مورخ huard ... عیاشی ... ایران از عرب ... ترقی ... ایرانیان ...
دوره ... آمدند و از فکر انتقام سرور شدند رفته رفته روح ایرانیت در پیکر خلافت بنی عباس ... کرد و ...
وزرای معروف بر امکه عادات و رسوم ایرانیان را رواج دادند ... دوباره زنده شد و ...
... حقیقت ... ایران ... اسلام ایران را ...
... گردیده و ادبیات ...
... از اسلام در زبان فارسی شعر سروده شد و فعلاً موجود است با فارسی ادبی امروز تفاوتی ندارد
... و ... تصوف ... اشعار ... در دوره ...
... اشعار ... قرن اول و دوم ... ادبی ...
... امروز ... دارند

جاحظ در کتاب البیان والتبیین اشعاری نقل میکند در آن کلمات فارسی مخلوط است و از آنجمله است این شعر مشهور [illegible]

لنا هزی بین الغوانی الاناسی نسیم وصارفی الکف الحشیشی (بوردی) – الا فیزه ق الله هر آب سردی

و از شاعر دیگر متنبی: یا ایها رجال ما کلام کلامهم   یسومونني مردا وما انا بالمرد

و همچنانکه کلمات فارسی در اشعار عرب وارد شده و در بسیاری جملات فصحای عرب از قرون اولی اسلامی و در بعضی از کتب ادبی بیادگار مانده است بطوری که گفتیم مورد احتیاج است که در بقیه مراحل آن تا اندازه کافی است آن عبارت از الفاظ و لغات و زبان ایرانیان در موقع حمله قرن عرب در کلیه خصوص زبان پهلوی بوده یا زبان دیگری بوده و داشته است در مقابل پهلوی بوده و با نزدیک بآن بوده است اگر بگوییم غیر از زبان پهلوی در آن وقت زبان دیگری نبوده و تمام ایرانیان با زبان پهلوی تکلم میکردند آنگاه باید اغلب کلمات فارسی امروزی را غیر صحیح و محرف بدانیم زیرا این کلمات پهلوی نیستند در صورتیکه با ملاحظه جملات فصحای عرب از شعر معلوم میشود در زبان فارسی کاملاً زبانیست مرکب از کلمات عربی و فارسی زبان عرب علیه السلام و بواسطه فرق بینی در در بین فارسی فاصلی امروز و پهلوی موجود است نمیتوان تصدیق کرد در زبان فارسی فصیح جاری زبان پهلوی بوده است زیرا کلمات عربی مخلوط شده است بطوری که کاملاً متغیر شده خود در بین فارسی امروزی و پهلوی تفاوتی موجود است تحت چند بیت از منظومه ویس و رامین فخر گرگانی در اینجا بر فرض ذکر کرده بیشتر از زبان پهلوی نیز برای نمونه چند سطر میگذاریم

فخر گرگانی در ترجمه ویس و رامین از پهلوی بزبان فارسی (۴۰۰ هجری) وقتی زبان پهلوی با فارسی امروز را بدینطور اشاره میکند

بگفتا کاین حدیثی سخت زیباست   ز گرد آورده شش مرد داناست
ندیدم زان نکوتر داستانی   نماند جز بخرم بوستانی
ولیکن پهلوی باشد زبانش   نداند هر که برخواند بیانش
نه هر کس آن زبان نیکو بخواند   ور خواند همی معنی نداند

نمونه از زبان پهلوی از کارنامه اردشیر بابکان:

روزی اردوان اواک اسواران و اردشیر دو نخچیر شد استاذ گوری اندر دشت بود درت و اردشیر و پوس مسی اردوان از پس آن گور تاخت و اردشیر اندر رسید تیری ایدون بگور زد کو تیر تاک پچر پر اسکب اندر شد

و دو دیگر سوک بوزرت و گور اوریاک مرت اردوان و اسواران فراج رسید هند و پرسید کو این زنش کی کرت اردشیر گفت کو من کرتم پوس اردوان گفت کو نه چه من کرتم. ترجمه فارسیش: روزی اردوان با سواران و اردشیر بشکارگاه رفت گوری در دشت گذشت و اردشیر و پسر بزرگ اردوان از پی آن گور تاختند و اردشیر در رسید تیری چنان بگور زد که تیر تا پر بشکم فرو رفت و از طرف دیگر گذشت و گور بر جا مرد اردوان و سواران فرا رسیدند و پرسیدند این زدن را که کرد اردشیر گفت من کردم پسر اردوان گفت نه بلکه من کردم.

و در حل این اشکال بطور تحقیق ممکن نیست الا آنکه از روی حدس میتوان گفت در زبان اهل خراسان و مرو و سیستان و خراسان که زبان امروزی تشکیل داده پهلوی خالص نبوده بلکه قدری از آن متفاوت بوده است و فارسی از زمان در مقابل زبور عربی فارسی بجزئی از عرب امروزی است در ثانیه راتب فرق بودن شعر فارسی در قرن اول هجری دو فقره ذیل را اقتباساً از شماره ۵ سه دوره اول کاوه (بقلم میرزا محمد خان قزوینی) در اینجا درج میکنیم.

فقره اول – در زمان یزید بن معاویه وقتیکه عباد بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد حکومت سیستان داشت یزید بن مفرغ شاعر را با خود برد و چون عباد بحکومت رسید پس از مدتی شاعر از حاکم دل آزرده شد از این رو گاه بیگاه در پشت سر حاکم هجوهای سخت میگفت عباد در اوایل حال بیم میکرد و بر میتابید و لیکن شک در صدد آزار وی برآمد تحت حبس انداخت و رهانید گفت از شعرا دیگر طلب نمود و چون از او رهید عباد و حاکم را که حبس کرده بود و بعد علاوه و تبریز را به هیچ اجبار فرو رفت و بخرما داد پس از رهایی از حبس رها یافته از شهر بشهر میگریخت تا هجو عباد را بهم ریخت تا بالاخره عبیدالله بن زیاد او را دستگیر کرده و در بصره بزندان فرستاد پس از تحقیق اجازه از یزید بن معاویه عبیدالله فرمان داد بنبیذ شیرین با شبرم آمیخته بدو بنوشانیدند) تا اینکه طبعش روان آمد و در سر و کوچه ها بیرون در پیش بتوبه در کوچه های بصره گردانیدند کودکان در قفای او فریاد میزدند و شعر میگفتند این شعر را به فارسی میگفت

آبست و نبیذست   عصارات زبیبست   سمیه رو سپیدست

فقره دوم – طبری در حوادث سال ۱۰۸ هجری مینویسد که در این سال اسد بن عبدالله به ختلان لشکر کشید و با خاقان ترک جنگید و شکست خورده با حال تضرع و زاری مراجعت نمود کودکان در حق او این ابیات ذیل را گفتند کودکان در کوچه ها برخواندند

از ختلان آمدی برو تباه آمدی بدو فراز آمدی (دیار طبری در حوادث سال ۱۱۹ با اندک تفاوتی این شعر را نقل میکند: از ختلان آمدیه برو تباه آمدیه ابر باز آمدیه بخشک و نزار آمدیه.

از این ده فقره مذکور شده نتیجه بدست آمد که زبان فارسی امروز تقریبا همان زبان فارسی امروز است و دیگر اینکه در قرن اول و دوم علامت مردم در زبان فارسی بوده است و تو اینکه شکل هجائی کامل با قواعد عروضی نداشته است پس اگر بگوئیم مردم قرون اولیه اسلام بشعر فارسی ذوق داشته خطا نرفته ایم و کهن و بسیار تحت زیادی از اشعار که در آن عصر بوده منتهی بدور ایام از بین رفته است

— تأثیر شعر عرب در شعر فارسی —

تا اینجا یک اندازه معلوم شد در قرن اول و دوم هجری کلام موزون وجود داشته است و کنون لازم است بگوئیم شعر امروزه که ترتیب بدست آمده است باید دانست شعر فارسی از شعر عرب تقلید شده است زیرا از آن روزیکه عرب بر ایران دست یافت شعر زدند در مقابل خود قصاید مفصل و بشعر عرب رادیف از قواعد معروفه آنرا پیروی کرده منحصرا در تشبیب و تغزل ما نوع نقل بالفعل از عرب تأسی کرده از اثرات نخوست آن تا امروز باقیست در زمان خلفای بنی عباسی نسبت بشیوع شرب و خمر و عشق و رزی غیر طبیعی شعرا آنروزه غالبا تشبیب قصاید خود را در این دو موضوع منحصر کرده اند ایرانیان هم بالطبع آن اسلوب را نمونه اتخاذ کرده تقلید کردند با وجود تاثیری در ادبیات عرب در ادبیات فارسی داشت باز شعرای نامی ایران مقصور بحور عرب را (از قبیل مدید، بسیط، طویل، کامل، وافر، تقلید و بیش در آن بحور شعر نگفته مگر نیز رب و از حرف ذکاء بحور دیگری مرافقت با طبع ایرانی داشت بعروض عرب افزوده اند مانند جدید، قریب، مشاکل، مخصوصا در ایجاد معانی دیگر و افکار لطیف خیالات ماهرانه پیش رفته اند بر استادان خود برتری جستند.

— اولین شاعر ایران —

در میان اهل فن اختلاف است در اینکه اول کسیکه در فارسی شعر سروده است که بوده است بعضی ابو حفص سغدی (مروزی) و ابو العباس و جماعتی بهرام گور را میدانند.

راجع به ابو حفص صاحب مجمع الفصحا در تذکره بعد از بهرام گور در نظم فارسی تقدم فارسی گویان بوده و در سال اول زبان

میکرده و شعر زیر از وی در سفینه این یک بیت است.

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا — او ندارد یار بی یار چگونه رودا

چون شاعر مزبور یعنی ابو حفص سغدی بتصریح صاحب کتاب المعجم از فارابی نقل شده در حدود سال ۳۰۰ ه نیز زیسته است بدیهی است در این صورت نمیتوان وی را در سال ۲۰۰ ه شعر گو دانست زیرا چنانچه خواهیم دید در آن زمان شعراء معروف دیگر بوده اند شعر سروده اند و از ابو حفص بغیر از همان یک شعر مزبور شعر دیگری شنیده نشده است تا بنویسد صاحب فرهنگ سروری و مؤلف فرهنگ جهانگیری ابو حفص فرهنگی نیز تألیف کرده و ما امروز معلوم نیست نسخه آن در دنیا وجود دارد یا نه.

و اما عباس مروزی را اولین شاعر ایران میتوان نوشت برای آن عهد است دولت شاه سمرقندی اشتباه نموده کرده زیرا چنانچه خواهیم دید قبل از وی شعرای بسیاری در ایران وجود داشته است و بعضی از اشعار آنان فعلا موجود است و اما ابو العباس مروزی را داود افراد حسابی ذکر کرده تفصیل حالات وی را در تذکره قانون هدایت در مجمع الفصحا ضمنی مینگارد: مامون در سال ۱۷۰ هجری بخراسان رفت خواجه ابو العباس مروزی در زبان فارسی و عربی شعر گفت قصیده نغز پیش مامون آورد و ویرا هزار دینار زر اثر بخواجه ابو العباس صله داده و وفاتش در ۲۰۰ هجری بوده و این قصیده الیست: ای رسانیده بدولت فرق خود بر فرقدین + گسترانیده بجود و فضل در عالم یدین +

مر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را — دین یزدان را تو بایسته چو رخ را هر دو عین

کس بر این منوال پیش از من چنین شعری نگفت — مر زبان فارسی را هست تا این نوع بین

لیک زان گفتم من این مدحت ترا تا این لغت — گیرد از مدح و ثنای حضرت تو زیب و زین

تا اگر گوید

صاحب کتاب مزبور در دیباچه کتاب تاریخ قصیده مذکور را در صد و هفتاد و سه ۱۷۳ نوشته

صاحب کتاب لباب الالباب آمدن مامون را بمرو و گفتن ابو العباس در ۱۹۳ ه نوشته مسلم است که مرحوم هدایت در این قصیده ماخذی غیر از لباب الالباب نداشته منتهی در دو موقع اشتباه کرده است زیرا مامون در سال ۱۷۰ هنوز ... بخراسان رفته است و رفتن وی بخراسان در ۱۹۳ اتفاق افتاده است.

بعضی از مستشرقین قضیه فوق را صحیح دانسته و بعضی بنظر تردید بدان نگریسته اند و از ادبای ایران فاضل محترم میرزا محمد خان

قزوینی که میرزا عباس آشتیانی قصیده را مجعول و بی‌اصل دانسته‌اند و دلایلی که در دست دارند این است
در طرز و اسلوب قصیده محرور شبیه به سبک شعرا است و اسلوب شعرای قرن نهم و ده شبیه‌تر است
تا به اسلوب شعرای قرن دوم و سوم که قزوینی معتقد است میگوید در این قصیده از بحر رمل مثمن محذوف و در عروض
عربی از بحر رمل اصلا مثمن نیامده است و تضمین آن از تصرفات شعرای فارسی زبان است و دلیل اینکه اغلب
کلمات این قصیده عربی است و در صورتیکه زبان فارسی در آن وقت تا این اندازه تاراج زبان عرب نشده بود
و لذا شاید از اینها در زمان مأمون هنوز علم عروض در ایران شیوع نیافته بود در مقابل اینها میتوان گفت که
هم در عروض عرب بنا به نظریات این دو فاضل محترم ایرانی لفظ طرز و اسلوب سخن را نمیتوان ترجیح
داد زیرا در عربیت در ابیات مذکوره دست صنعت کار کرده و طرز ترکیب و جمله بندی و سادگی
اشعار را شیوائی داده‌اند اما راجع به قضیه عروض در اقوال قزوینی متعرض شده‌اند جای تأمل است.
بنا به دلایلی که ذکر شد ابوحفص و رودکی اولین شعرای ایران نبوده‌اند و تردیدی درباره ابوالعباس نیز موجود [illegible]
است پس اولین شعرای ایران بحسب ظاهر حنظله بادغیسی بنظر می‌آید

— حنظله بادغیسی —

حنظله بادغیسی بنا بنوشته نظامی عروضی و محمد عوفی در زمان آل طاهر زندگانی میکرده است قضیه ذیل را نظامی عروضی
در مجمع در چهار مقاله خود نقل میکند: احمد بن عبدالله خجستانی را پرسیدند مردی خربنده بودی به امیری خراسان
چون افتادی گفت عبد غیس در خجستان روزی دیوان حنظله بادغیسی را میخواندم بدین دو بیت رسیدم

مهتری گر بکام شیر در است — شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه — یا چو مردانت مرگ رویاروی

داعیه در باطن من بجنبید که به هیچ وجه در آن حالت که بودم راضی نتوانستم بود خران را بفروختم و اسب خریدم
و از وطن خویش رحلت نموده بخدمت علی بن لیث شدم.
محمد عوفی گوید آل طاهر با رام طاهر جودی وافر بوده‌اند که هم تشیع و فضل و انعام ایشان تمام محمد [illegible]

در فارسی دعت دری اعتقادی نبود در آن عصر شعرا کمتر در تألیفی عروض کرده‌اند اما در عهد ایشان شعرا شکر سخن خاست
حنظله نام از بادغیس لطف لفظ او حالی گرمی و زلال شعر او را طراوت و لطافت شمال از لطایف اشعار اوست

یارم سپند گرچه بر آتش همی فکند — از بهر چشم تا نرسد مرو را گزند
او را سپند و آتش ناید همی بکار — با روی همچو آتش و با خال چون سپند

صاحب مجمع الفصحاء وفات او را بعد از آنکه ماقنذری شان به بدر ۲۱۹ هجری می‌نویسد و احتمال میرود در صحیح باشد
زیرا احمد بن عبدالله خجستانی در ۲۶۸ کشته شده و به تصاریح در خدمت آل لیث بوده است و ۲۰ سالی آخر عمر خود را داعیه
سلطنت داشت پس در این صورت ظن قوی برآنی است بر وفات حنظله در حدود ۲۲۰ هجری بوده باشد دیوانی
که نظامی عروضی می‌نویسد در دیه دفتر و از تمام آن غیر از دو بیت مذکور چیز دیگر باقی نمانده است.

— عصر صفاریان و سامانیان تا زمان غزنویان —

این دوره شروع میشود از سال ۲۵۳ و منتهی میشود با بتدای تأسیس دولت غزنوی ۳۶۶ (اگر ناصرالدین سبکتکین را در فرد
سلطنت غزنوی بشماریم) بعد از حنظله بادغیسی اولین شاعر در اواسط قرن سوم شعر سروده محمد بن وصیف است
تا قرن [illegible] از صاحب نظران به این اسم شعری ننوشته‌اند صاحب تاریخ سیستان در ماجرای [illegible] تفصیل را
از مقاله آقای آشتیانی در شماره دوم سال دوم دوره دوم مجله کاوه در تحت عنوان شعر قدیم ایران منطبع
است اقتباس و نقل میکنم
علت مخفی ماندن نام محمد بن وصیف این بوده است که تا اوایل قرن ۱۴ هجری تاریخ سیستان کم نام مانده و نسخه از آن
در دست نیست بود مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات دوره ناصری نسخه کتاب را بدست آورده در
روزنامه ایران از شماره ۶۷ تا [illegible] درج کرده و این کتاب در قرن پنجم در فاصله بین ۴۷۵ تا ۶۸۰ در زمان غزنویها
نوشته شده است

— محمد بن وصیف سگزی —

یعقوب بن لیث پس از دستگیر کردن صالح بن نصر و شکست دادن رتبیل کابل و فتح [illegible] در سال ۲۵۳
بخیال تسخیر هرات افتاد و بزودی بدانجا استیلا یافت و امیر محمد طاهری را مغلوب کرده و منصب حکومت خود

مجبور رفت بمیل با فتح و نصرت بسیستان مراجعت کرد و در بین راه خوارج و صلح دیگر راه هنوز در تهران باقی (تمرد)
بودند از بین برداشت مردم سیستان بوجود او شادمان گردید و چون نزدیک ایشان عثمان بن عفان لشکر
شرقی در ۲۵۵ هجری نام یعقوب را در شهر مسجد آدینه خطبه کرد (از اینجا عین عبارت تاریخ سیستان است) از شعرا او
شعر گفتندی بتازی

قد اکرم الله اهل المصر و البلد | بملک یعقوب ذی الافضال و العدد
قد آمن الناس مخافته | و غیرته سطوه من الله بالانصار و البلد

چون این شعر خوانده او عالم نبود در نیافت محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسایل او بود و ادب نیکو دانست در آن روزگار نامه پارسی نبود پس یعقوب گفت چیزیکه من اندر نیابم چرا باید گفت محمد بن وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش از او کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان برود باز گفتندی بطریق خسروانی چون عجم برافتاده شدند و عرب آمدند شعر میان ایشان بتازی بود و همگنان را علم و معرفت شعر تازی بود و اندر عجم کسی برنیامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندر او شعر گفتندی مگر حمزة بن عبدالله الشاری و او عالم بود و تازی دانست شعرای او تازی گفتندی و سپاه بیشتر از عرب بودند و تازیان بودند چون یعقوب زنبیل و عمار خارجی را بکشت و هری بگرفت و سیستان و کرمان و فارس او را دادند محمد بن وصیف این شعر گفت

ای امیری که امیران جهان خاص و عام | بنده و چاکر و مولای و سگ بند و غلام
ازلی خطی در لوح که ملکی بدهید | به ابی یوسف یعقوب بن اللیث همام
به لتام آمد و زنبیل لتی خورد بلنگ | لتره شد لشکر زنبیل و هبا گشت کنام
لمن الملک بخواندی تو امیرا به یقین | با قلیل الفئه کت داد در آن لشکر کام
عمر عمار ترا خواست و زو گشت بری | تیغ تو کرد میانجی بمیان دد و دام
عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی | در آکار تن او سر او باب طعام

و در سال ۲۸۷ عمرو بن لیث در بلخ اسیر امیر اسمعیل سامانی شد و امیر اسمعیل او را بسمرقند فرستاد و محمد بن وصیف این ابیات را الف
بعمرو بن لیث فرستاد.

گر شرش نشد بسبب تخبش راست | کار قضا بود ترا عیب نیست
بوده نبود از صفت ایزد است | بنده درمانده بیچاره کیست
اول مخلوق چه باشد زوال | کار جهان اول و آخر یکیست
قول خداوند بخوان فاستقم | معتقدی شو بر آن نیک بایست

باز صاحب تاریخ سیستان در ضمن وقایع سال ۲۹۶ بمناسبت ضعف خاندان صفاری و تاثر از اوضاع آن دوره اشعار ذیل از محمد بن وصیف ذکر میکند

ملکتی بود شده بی قیاس | عمرو در آن ملک شه بود راس
از حد هند تا بحد چین و ترک | از حد زنگ تا بحد روم و گاس
واس ذنب گشت و شبه گلت | زر بوده شد ز نحوست نحاس
دولت یعقوب دریغا برفت | ماند عقوبت بعقب بی هراس
عمرو و عمر رفت ولازاو بازماند | مذهب روباه بنش فراس
ای بجها اندوه و ای گشت | بود دلم دائم از انهی بهراس
هر چه بکردیم نخواهیم دید | سود ندارد نقصها احتراس
تا بشناسی شناس آنچه هست | وز همه شناس گشتنه ناس
دور فلک گردان چون آسیاب | لاجرم انجا کس سر کرد آس
سنگ آسیا بحرا بکرد انتساب | نور ز ظلمت نکند اقتباس
بهل وجه یعقوب باید همی | تا کم زنده بید آید ایاس

و باز صاحب تاریخ سیستان دو شاعر دیگر ذکر میکند که یکی بسام و دیگر محمد بن مخلد هر از اشعار بر صدر ذیلا دیگر شو بسام کرد از آن خوارج بود و بصلح نزد یعقوب آمده بود چون طریق محمد بن وصیف بدید اندر شعر شعر گفتن گرفت و ادیب بود حدیث عمار اندر شعر یاد کند

هر که نیز داوید ل منهم | سر اشترد علت تو کرد نغم | عمر زعلار بدان شد بری
کرد خلاف آورد تا لاجرم | دید بلا بر تن و بر جان خویش | گشت عیالم تن او درد و الم
مکر حرم کرد عرب را فداى | عهد تو را کرد حرم در عجم | هر که در آمد به باقی شد به
بازفا شد برندید این حرم.

— محمد بن مخلد —

محمد بن مخلد نیز بوده شاعری فارسی گفتی گرفت و این شعر گفت:

جز تو نزاد حوا و آدم نکشت | شیر نهادیم به دل و بر منشت
معجز پیغمبر مکی توئی | به کنش و منش و به گوشت
فخر کند عمار روزی بزرگ | کو هو من آنم که یعقوب کشت

ابو سلیک گرگانی — نام این شاعر را منوچهری در قصیده مسمط خود برده و این دو بیت از آن قصیده است

بوالعلی و بوالعباس و بوسلیک و بومثل | وانکه آمد از نوا و وانکه آمد از هری
از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی | بوشکور بلخی و بوالفتح بستی هکذی

بعد از آن صاحب لباب الالباب ذکر از وی بدین طریق میبرد ابو سلیک در ناظم کلام و سالک شعر بود در عهد عمرو الیث و خود را به طبع لطیف کرده و راست کلام برافراشت و در معرض صیانت عرض خود از تعرض ابتذال این نظم لطیف پرداخته

خون خود را گر بریزی بر زمین | به که آب روی ریزی در کنار
بت پرستیدن به از مردم پرست | پند گیر و کار بند و گوش دار
برزه دل زخم تیر دیدی | زان بیت قاضی و بزرگان درد
مرد خواهی ضرر دل زخم ببری | این شگفتی که دید دزد ببرد

علاوه بر این چهار بیت دو بیت دیگر بنام ابو سلیک در کتاب المعجم مسطور است.

فیروزی مشرقی — بنا بنوشته عوفی از شعرای زمان عمرو لیث بوده این قطعه را در صفت تیر گفته است.

مرغیست خدنگ ای عجب دیدی | مرغی که شکار او همه جانست
داده پر خویش کرگسش هدیه | تا بچه‌اش را برد به مهمانست

و این دو بیت از فرهنگ اسدی استخراج شده است در لغت شاید بزرد

و خط آن لب اندیش نگر | در پیاده برادارند در کار
گیتی بچو نیزه در اوج خورشید | گیتی چون شاه شبراز کرد و تاب

در قرن سوم در بعضی از کتب اسامی چند نفر از شعرای ایران دیده میشود که از ترجمه حال آنان چیزی در دست نیست و نه از اشعار آنان بیتی موجود.

— شهید بلخی —

ابوالحسن شهید بن حسین بلخی از بزرگان فضلاء و فلاسفه عصر خود بوده اگرچه جنبهٔ علمیت او بر شاعریش غلبه داشته ولی در میان فارسی زبانان تنها بشعر شهرت یافته است و سایر فنون و یا جنبه فلسفه و حکمت در تحت الشعاع شاعریش واقع شده و در این باب شبیه حال عمر خیام است رودکی این شعر را در مرثیه او گفته است.

کاروان شهید رفت از پیش | وان ما رفته گیر و می‌اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم | وز شمار خرد هزاران بیش

و دقیقی در مدح او گوید:

استاد شهید زنده بایستی | وان شاعر تیره چشم روشن بین
تا شاه مرا مدیح گفتندی | به الفاظ خوش و معانی رنگین

و باز رودکی در توصیف او گوید

شاعر شهید و شهره فرالاوی | وین دیگران بجمله همه راوی

وفاتش اگرچه در تذکره‌ها تصریح نشده است ولی بنا بنوشته عوفی باید قبل از ۳۲۹ باشد و از اشعار او این بیت است که در مدح امیر ابوالحسن نصر بن احمد سامانی گفته است.

گر فراموش کرد خواجه مرا | من ثنایش را بر قصه دادم یاد

[illegible]

کودک شیرخواره تا نگریست / مادر او را به مهر شیر نداد

ایضاً

ابر همی گرید چون عاشقان / باغ همی خندد معشوق وار

رعد همی نالد مانند من / چونکه بنالم به سحرگاه زار

ایضاً

جهان گواست مر او را و در جهان ملکت / سزد گر او ز سزاوار نصرت و تائید

سزا دعوت و بس یک کرامت و نعمت / بدین دو باشد سلطان و تخت را تائید

— رودکی —

ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی یکی از شعرای اول ایران بوده و جا دارد آنرا در ردیف شعرای فحول نامند گویند تا بینا بدنیا آمده است تحصیل وی در شعر از آغاز صحبت بوده است در سخنانش بسیار سهل و ممتنع بوده تکلف و تصنعی در اشعارش دیده نشود آواز خوبی داشته و رود را نیکو مینواخت وجه تسمیه او برودکی بعقیده برخی بواسطه رود نواختن وی بوده است ولی صحیح تر انتساب برودک قریه ایست از نواحی سمرقند و رودکی بیان نشر یافته است وفاتش در سال (۳۲۹) اتفاق افتاده است کلیله و دمنه را در زمان امیر نصر بن احمد سامانی از عربی بفارسی ترجمه شده بود بنظم آورده و اول کتاب اینست.

آنکه نا موخت از گذشت روزگار / هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

اکنون زیاده بر هزار سال از وفات رودکی میگذرد و استادان سخن در هر عصر استادی وی را تصدیق کرده اند و مرور زمان ابداً از لطافت اشعارش نکاسته است از قصاید او است.

مادر می را بکرد باید قربان / بچهٔ او را گرفت و کرد بزندان

بچهٔ او را از او گرفت ندانی / تاش نکوبی نخست و زو نکشی جان

جز که نباشد حلال دور بکردن / بچهٔ کوچک ز شیر مادر و پستان

تا نخورد شیر هفت ماه تمامی / از سر اردیبهشت تا بن آبان

آنگه شاید ز روی عدل و ره داد / بچه بزندان تنگ و مادر قربان

چون بسپاری بحبس بچهٔ او را / هفت شبان روز خیره ماند و حیران

باز چو آید بهوش و حال ببیند / جوش برآرد بنالد از دل سوزان

گاه زبر زیر گردد از غم و گه باز / زیر زبر همچنان ز انده جوشان

زر برآتش کجا بخواهی پالود / جوشد لیکن ز غم نجوشد چندان

باز بکردار اشتری که بود مست / کفک برآرد ز خشم و راند سلطان

مرد حرس کفکهاش پاک بگیرد / تا بشود تیرگیش و گردد رخشان

آخر کارام گیرد و نچخد تیز / درش کند استوار مرد نگهبان

چون بنشیند تمام و صافی گردد / گونهٔ یاقوت سرخ گیرد و مرجان

چند ازو سرخ چون عقیق یمانی / چند ازو لعل چون نگین بدخشان

ورش ببویی گمان بری که گل سرخ / بوی بدو داده مشک و عنبر با بان

هم بخم اندر همی گدازد چونین / تا بگه نوبهار و نیمهٔ نیسان

آنگه اگر نیمشب درش بگشایی / چشمهٔ خورشید را ببینی تابان

ور به بلور اندرون ببینی گویی / گوهر سرخ است بکف موسی عمران

زفت شود رادمرد و سست دلاور / گر بچشد زو و روی زرد گلستان

وانکه بشادی یکی قدح بخورد زو / رنج نبیند ازان فراز و نه احزان

اندُه ده ساله را بطنجه رماند / شادی نو را ز ری بیارد و عمان

با می چونین که سالخورده بود چند / جامه بکرده فراز پنجه خلقان

— ابوشعیب صالح بن محمد هروی —

ابوشعیب از شعرای دوره آل سامان بوده و بقول عوفی نادره زمان است از غزلیات او است:

در زبان ترکی آغاچی یعنی حاجب
آغاچی یعنی خزانه‌دار

دوزخی کیشی و بهشتی روی و قد   آهو چشمی حلقه زلفی لاله خد
لب چنان که از خامه نقاش چینی   ور گشته بر سیم از شنگرف مد
گر به گنجد صد خرد زنخدان او   ترک را بر لب ز نشکر آید حسد
بینی آن قارک اسپرپشتینی   لعبتی بر تاری زابریشم عقد
از فرو سو کنج و از بر سو بهشت.   سرزن سیمین میانی بردو قد

آغاچی

امیر ابوالحسن علی بن الیاس آغاجی بخارائی از شعرا دوره آل سامان بود و گوینده دقیق مداحی وارا کرده است از اشعار اوست!

ای آنکه نداری خبری از هنر من   خواهی که بدانی بنیم نعمت پرور
اسب آر و کمند آر و کتاب آر و کمان آر   شعر و قلم و بربط و شطرنج و می و نرد

در صفت سیمرغ گوید! همواره بکردار یکی مرغ هم   چون کند اندر او همی پرواز
راست بچون کبوتر ابلیس   راه گم کرده کان ز بیت باز

— جویباری —

اسحق بن ابراهیم کنیه اش ابویعقوب ابوالحسن از شعرای نیمی راجوده در زرگری شکیر ده است بغیر از چند بیت از اشعار او چیزی در دست نیست غزل ذیل معرف قدرت و بیان اوست.

با ابر نهان کرد آفتاب تابان را   به سبزه نهفت آن لاله برگ خندان را
به سیم بر دو به اشک بر دو شاخ ریحان بود   تا رخ سوزد نبوست شاخ ریحان را
بیرون نشان ما بم غنده من ز غم دو   شد در صفت دوش ابر نیسان را
بیک نظر در سحرگاه بر عارض کرد   آراست کرد سراسر همه گلستان را

محمد [illegible]

شیخ ابوزراعه معمری جرجانی

ترجمه حالات این شاعر مانند معاصرین خود در پرده مجهولیت مستور مانده وقتی امیر خراسان از وی سؤال کرد در مثل رودکی

شعر گفتن بتوانی گفت نظم من از وی بهتر است و لیکن احسان و بخشش تو لازم است تا شعر من دارای اهمیت میشود
در خطاب بممدوح خود ... شد و این بیت را در آن معنی گفت

اگر بدولت با رودکی نمی مانم   عجب مکن سخن از رودکی نه کم دانم
اگر بکوری چشم او بیافت گیتی را   ز بهر گیتی من کور بود نتوانم
هزار یک زآن که او بیافت نیافتم   ز ... بن دهن تحسین ای هزار چندانم

در شکایت از حال خود گوید: برا نکسی من نیا شعر را افتراق اقبال   بود سه نسر او رفیق تا مطبوع
شجاعتش بر دیوانگی و فصاحت هذر   سخا گزاف و کریمی فساد و فضل فضول

غزوانی لوکری —

اسم ابوالحسن علی بن محمد مداح ابوالقاسم امیر نوح بن منصور (۳۶۶ — ۳۸۷ هـ) از خواص ابوالحسن عتبی بوده است اشعاری که از وی باقی مانده است میرساند شاعر خوش ... و شیرین زبان بوده در مدحت امیر نوح گوید .

نگار من آن کرده که بر پسر   در دین دلست و حسن از قدم تا بسر
ز عنبر زره دارد او بر سمن   ز سنبل گره دارد او بر قمر
چو برداشت حجرا اگر که شکر   بخست و به لب از خلاخن گر
بیدار برد از چشم سردان خواب   برآورد در دل هوای سفر
ببا پیچید و بپیچید ست   بگرد کرد کاه و دستار سر
شتابان بیامد سوی مرسله   به آهستگی کرد پر سو نظر
برآورد از آن وهم بیکر سیان   تنی زر و گریان با جام فر
نه بلبل ز بلبل بدستان فزون   نه طوطی ز طوطی سخن گوی تر
بر بیا سرو پای او بر نشد   ز نالیه نش شاد مانه پسر
زلف تیره تری بر تن برو مسه   بار سال فی دادم دلگذر

برخ برزد آن زلف عنبر فراش — بنی برزد انگشت وقت سحر

بگفت درخی برای لوکری — غم صحبت شاه خوردی مخور

— ابو طاهر خسروانی —

اسمش ابو طاهر طیب بن محمد تنها ... زمان بجز از چند بیتی از اشعار وی بیادگار نگذاشته ترجمه زندگانیش بکلی مجهول است در قدرت بیان این شاعر همینقدر کافی است که استاد شهرسته سخن فردوسی طوسی در یکی از قطعات خود یک بیت از خسروانی تضمین کرده است و آن بیت اینست.

جوانی من از کودکی یاد دارم — دریغ از جوانی دریغ از جوانی

از اشعار اوست: چهار گونه کس از دهر بهره بنشند [بیشتر ندند] — کز آن چهار بمن ذره شفا نرسید

طبیب و زاهد و اختر شناس و مهتر — بدارو و بدعا و بطالع و تعویذ

۱/ تا زر سید

ولد ایضاً

تا باز کردم از دل زنگار حرص و طمع — زی هر دری که روی نهم در فراز نیست

جاه است و قدر و منفعت آنرا که طمع نیست — عز است و صدر و مرتبه آنرا که آز نیست

— ابو المؤید بلخی —

اشعار این شاعر دانشمند ایران چنانکه از بین رفته که از اشعار وی بغیر از دو بیت موجود نیست و آنکه صاحب مجمع الفصحا چهار بیت دیگری بر اشعار وی علاوه کرده است ناشی از آن بوده است که ابو مؤید رونق را با ابو المؤید بلخی یکی دانسته است اقوال سیره در ابو المؤید شاهنامه منثوری نیز تالیف کرده باشد و اولین کسی است که در اسلام قصه یوسف و زلیخا را بزبان فارسی نظم کرده و فردوسی طوسی در خصوص شاهنامه مدرک خود چنین گوید:

مر این قصه را پارسی کرده اند — بدو در معانی بگسترده اند

باندازه دانش و طبع و هوش — نگفتار آن گفته اند دنه بیش

دو شاعر که این قصه را گفته اند — بهر جای معروف ... نهفته اند

۱/ باز و ننید

یکی بو المؤید که از بلخ بود — بدانش همی خویشتن را ستود

نخست او بدین در سخن باز گفت — بگفته است هر جا بانگ در نهفت

پس از وی سخن باف انبوه ... — یکی مرد بود خردمند و جوان

نهاده ورا بختیاری لقب — ... ده بیا شعار شاعر عرب

این دو بیت هم از اشعار ابو المؤید موجود است و آن این است.

انگشت را ز خون دل من زند خضاب — تنگی دراز او ز بلاتن کش و جای بکش است

عناب و سیم بر تن و بالا روا بود — عناب بر سپیکنه سیمین او لب است

نسخه داراهم

— دقیقی —

اسمش با اختلاف منصور بن احمد و محمد بن احمد و کنیه اش ابو منصور و ابو سعید و ابو علی ذکر شده است مسقط الرأس او را به بلخ و مرو و سمرقند و هرات و طوس و بخارا نسبت داده اند گویا سمرقندی بودنش صحیح باشد و بنابر مشهور اسمش محمد بن احمد و کنیه اش ابو منصور است دقیقی در زمان سلاطین سامانی زندگانی میکرده است و دو تن از آنان را منصور بن نوح (۳۵۰ - ۳۶۵) و نوح بن منصور (۳۶۵ - ۳۸۷) مداحی کرده است بشهادت اغلب تذکره نویسان دقیقی شاهنامه خود را بامر امیر نوح بن منصور برشته نظم کشیده و محمد بن احمد عوفی ... ذکر کرده است وفاتش در حدود ۳۶۵ [۳۷۰] اتفاق افتاده است بدست غلام ترک خود کشته ... دقیقی نیز اختلاف است بعضی زردشتی جمعی مسلمان و برخی مسلمان مایل بزردشتی میدانند و برای ثبت عقیده خود ... از اشعار دقیقی ... ترش ... بوده است ادیب صابر و امیر معزی از وی تعریف کرده اند فردوسی قصاید وی را بر مثنوی اش ترجیح میداد در خصوص عده اشعار دقیقی در تاریخ ادبیات ایران گفته است میان ادبا و ارباب تاریخ اختلاف است بعضی ۲۰۰۰۰ برخی ۱۰۰۰۰ بعضی ۳۰۰۰ گفته اند و حق این است که فردوسی اشعار وی را در شاهنامه خود درج کرده است که آنها را ۱۰۰۰ بیت معلوم است از قول دقیقی چنین گوید:

ازین باره من پیش گفتم سخن — اگر بازیابی بخیلی مکن

ز گشتاسب و ارجاسب بیتی هزار — بگفت و سر آمد ورا روزگار

از اشعار دقیقی است:

برافکند ای صنم ابر بهشتی — زمین را خلعت اردیبهشتی

جهان گردد به بستان هر در و دشت — پلنگ آهو نگیرد جز به کشتی

زمین بر سان خون آلوده دیبا — هوا بر سان مشک آلوده وشی

بدان ماند که گویی از می و مشک — مثال دوست بر صحرا نوشتی

ز بس رخسار او هر رنگ یا وشت — می برگونه جامه کنشتی

جهان طاوس گونه گشت گویی — بجایی نرم و جایی درشتی

ز گل بوی گلاب آید بدان سان — که پنداری گل اندر گل سرشتی

دقیقی چار خصلت برگزیدست — به گیتی از همه خوبی و زشتی

لب یاقوت رنگ و ناله چنگ — می خونرنگ و کیش زرد هشتی

از مثنویات اوست

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت — فرود آمد از تخت و بربست رخت

به بلخ گزین شد در آن نوبهار — که یزدان پرستان بدان روزگار

مر آن خانه را داشتندی چنان — که مر مکه را تازیان این زمان

بدان خانه شد شاه یزدان پرست — فرود آمد آنجا و هیکل ببست

خدا را پرستیدن آغاز کرد — در داد و دانش برو بر بکرد

بپوشید جامه پرستش پلاس — خدا را بدینگونه باید سپاس

بیفکند یاره فرو هشت موی — سوی داور دادگر کرد روی

۳۶۶ – عصر غزنویان و سلجوقیان تا غلبهٔ مغول – ۶۱۷

ادبیات ایران در دورهٔ سلطنت سامانیان رو به ترقی گذاشته در زمان سلاطین غزنوی مخصوصاً در دورهٔ حکمرانی سلطان محمود یمین

الدوله بنصف النهار کمال رسید. در سایهٔ تشویق و تربیت سلطان محمود شعرا از هر طرف به غزنین گرد آمدند و آن کواکب درخشنده در آن عصر آسمان ادبیات ایران را منور کرده بودند تا کنون نظیر ایشان کمتر دیده شده است اگر چه ادبیات ایران را نوابغی مانند نظامی گنجوی و خاقانی شیروانی و شیخ سعدی و خواجهٔ شیرازی در اعصار مختلفه بوجود آمده است ولی باید دانست در آن [illegible] قرون تنها جوابگو یگانه بوده و غالب در عصر خود ثالث و رابعی نداشته بلکه شاید هم نبوده صاحبان تذکره اگر شعرای در عهد سلطنت سلطان محمود چهارصد نفر نوشته‌اند مقصود در حضور داشتند و بنا بر آن اسامی و آثار اغلب آنها از بین رفته و آنهائیکه شمه‌ای از حالات ایشان در دست و معاصرین و منتخبات قائمه آن زینت ادبیات ایران است مانند فرخی – و دیگر منوچهری – عنصری – عسجدی – و عدهٔ دیگر هستند در [illegible] ترقی نعتب در عوض [illegible] از علت ترقی ادبیات ایران و ظهور سخنگویان نقشه در آن دوره دو چیز بوده است یکی تشویق سلطان محمود و احسان و انعام وی درباره شعرا و دیگری آزادی ایرانیان از تصنیفات جاهلانه متعصبان عرب است که شرح میشود بترجمهٔ حال [illegible]

~~(علت ترقی ادبیات و ظهور سخن گویان نقشه در آن دوره دو چیز بوده است یکی تشویق سلطان محمود و احسان و انعام وی درباره~~
~~شعرا و دیگری آزادی ایرانیان از تصنیفات جاهلانه متعصبان عرب است که شرح میشود بترجمهٔ حال شعرا آن دوره)~~

– عنصری –

عنصری ابوالقاسم حسن بن احمد در تحت ملک الشعرائی را با امیرالامرائی توأم داشته یکی از شعرای اول زبان فارسی در فصاحت و بلاغت و جزالت و سبک انسجام شعر وحید عصر خود بود گویند در ایام جوانی با یک غلامی بعزم تجارت سافرت کرد از قضا در بین راه مصادف با قطاع الطریق گشته مایملکش را از دست داد پس از آنکه از مال دنیا هیچ آزاد شده کمر همت از پی تحصیل کمالات بست در سایه کوشش خود حظ وافی از ادبیات حاصل کرد تا آنکه بواسطه امیر نصر برادر سلطان محمود راهی به دربار سلطنت پیدا کرد رفته رفته کارش بالا گرفت تا آنکه ندیم خاص سلطان گشته و بلقب ملک الشعرائی گویند چهارصد شاعر در رکاب او بودند مخصوص حمل آلات سیمینه و زرینه او بود چهارصد غلام زرین کمر داشت و خاقانی در یکی از قصاید خود تمول و ثروت عنصری بدین طریق اشاره میکند

شنیدم که از نقره زد دیگدان — ز زر ساخت آلات خوان عنصری

مسقط الرأس عنصری بلخ بوده و در غزنین زندگی میکرد در سال ۴۳۱ هجری وفات نموده گرچه عنصر دیوان

داشته قریب به سی هزار بیت بعلاوه چند مثنوی داشته است که عبارت بودند از شادبهر، عین الحیات، وامق
عذرا، خنگ بت، سرخ بت و ... امروز غیر از یک دیوان مختصری در حدود سه هزار بیت مگر سه و بعضی اشعار متفرقه مثنوی
در فرهنگها بطور استشهاد دو سه بیتی چیزی در دست نیست ؛ در لغز بوده

چیست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان / بی روان تن پیکری پاکیزه چون در تن روان
گر بجنبانیش آبست ور بیازاریش برق / ور بیابندش تیر است در بجانی کمان
ز خرد آگه نشود در مغز بایسته چون خرد / از گمان آگه نشود در دل بگردد بچون گمان
آینه دیدی بر او گسترده مروارید خرد / زیره الماس دیدی بافته بر پرنیان
بوستان دیدی در او آتش بار نشانده بی خرد / کاتش دوزخ است آن یا شکفته ارغوان
آب داده بوستانی سبز چون شمشاد برگ / زخم او همرنگ آتش بشکفند ارغوان
در میانه او چنین سیماب دارد جوی لنار / واندر آهن گم مروارید دارد بی کران
هیچ کس دیده است سیماب را چنین برنده / هیچ کس دیده است مروارید فولاد کان
از گل تیره است شاخ رزم را روشن گل است / گلستان رزم گیر گردد لنا چون گلستان
تا بدست شاه باشد تازه باشد بی خزان / کشتی بید صدف دردا تیز باشد بی خزان

- فردوسی -

اعقب سن قدیم و اجمع کمالات روحیه و طرز زنده کاتر ... خود داستانهای ملی داریم و از آن هم است الیاد هومر. - و یک دیگری بنده دان دیگر از آن داستانهای شاهنامه فردوسی است در عظمت تاریخ ایران ... یک قدرت
بیان در آن نامه جمیع تصویر شده است از آنروزیکه عزم ثابت کرد و نشسته نظم شاهنامه را ... همت خود قرار داده تا امروز
در نه قرن تمام بر آن میگذرد و دست ولی سخن در هر موقع نام بلند او را با نهایت تبجیل و احترام ذکر کرده و در پیش کلام عظیم قدر او
دستگره عجز نیش سر تعظیم فرود آورده اند و اغلب شعرای معروف ایران که تتبعی از اشعار متینی در پیدا است کرده و آن نعل آسا
را با سلطه الفعل بیانات خود قرار داده ... سخن گوئی مانند اوحدالدین انوری در فن قصیده سرائی در سخن گوئی خود ...

ابریشم - جوهر - شمشیر

در ... درخش

کمال سبک است در مقابل بلندی قدر و قدرت بیان آن گوینده سخن آفرین جبهه عبودیت بخاک نهاده گوید

و نه استاد بود ما شاگرد / او خداوند بود ما بنده

نظامی در فن مثنوی صاحب ید بیضا بوده و گنجینه ادبیات ایران نظیر خمسه او را تا کنون ندیده است فردوسی
را بدینگونه ستاید :

سخنگوی پیشینه دانای طوس / که آراست روی سخن چون عروس

شیخ سعدی شیرازی در پیغمبری بوده بود ادعا : که من حاجه خود میخ پیراستنی / بلند پایه عبارت ... باز از
تضمین این بیت فردوسی خودداری نتوانسته است گوید

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد / که رحمت بر آن تربت پاک باد
میازار موری که دانه کش است / که جان دارد و جان شیرین خوش است

کیست که منکر باشد در باره سلاست بیان و انسجام کلام و طرز سخن در و تفوقات بر مآخذ زبان تیغ به دو دقت دیدن آن اشعار
برگزیده تاثیر زداد اگر ... تشبیهات شیرین او در قدرت بیان و تنوع تشبیهات وی تردید کرده و در دواوین تحقیق
دماغ پرداخته است و تحقیق قاطعی زیر و رو + در ادبیات ایران واضح است که هر ایرانی متشرع درویشی ... در خفا هم با این
در راه شروع او به ایران تقدیس کند و نمیتوان کرد از حصحص السیف ینبو و الجواد یکبو بدون تشرف
خاطر سرایش لغت در سنگ تمرد را بسان موقع زلتی روی داده دلبندی پاره اشعار رکیک را با مقیاس کثرت اندازه نگرفته
شاعر چند سطری مانند شیخ سعدی شیرازی در سخن را لطافت آب روان بخشیده نخستین قدم ببیند آن سپارده با فردوسی گذاشته
لکن موزون ساخته است هر کس این قطعه شیخ را در بوستان مطالعه کرده گوید

بگی زینت ملک ... سوخته / چراغ بلاغت ... افروخته

سعدی بلند را این شیوه در حقیقت بنام فردوسی ختم شد زیرا این اشعار اکثر از ابیات فردوسی :

چو سرو پسر اندر آمد بهار گوش / ز خرم گزنده بر آمد خروش
ستون کرد چپ را و خم کرد راست / فغان از خم چرخ چاچی بخاست

فردوسی

چو در دید پیکان سرانگشت او | گذر کرد از مهره پشت او

با گفته شیخ:

به چوبی که پولاد ناتیک اندا ختی | عدو را دو تن در یکی اندا ختی
چنان خار بر گل ندیدم و رفت | که پیکان او بر سپرها زهفت
نبود تارک جنگجو را بجست | که خود سرش را نه‌دا هم شکست
چو گنجشک روز مغ در نبرد | که گنجشک بودی به پیشش چه مرد

صحیح

با گفته شیخ سعدی تفاوت از زمین تا آسمان است

در منظومه حماسی مانند شاهنامه عفت قلم را چنان منظور داشته که در کلمات رکیکه ابداً آن مردان راه نیافته است
حتی در هجونامه که به سلطان محمود گفته است در آن نیز قدم از دایره ادب بیرون نگذاشته و شیوه بعضی از سخنوران
خود پیش نگرفته است و علاوه بر اینها زبان فارسی را از دست ترک‌تازی تازی و نژاد بیگانه که رخنه در آن تخلیط و تحریف
مصون داشته است از طرفی با حیای زبان فارسی پرداخته از طرف دیگر با نظم تاریخ سلاطین کیان حقیقت ایران را زنده کرده
است و فرزندان ایران نژاد را به نیاکان خود آشنا ساخته متوجه کرده

بسی رنج بردم درین سال سی | عجم زنده کردم بدین پارسی

کس نکته ره سر چشمه ادب برده و از این فن شریف بهره‌مند بوده نه سیه اندیشه اشعار پر شور حکیم با آنکه در بدیع تقیید صاحب نثر تذکره شعرا و خود فن میرانده که در کیفیت زندگانی آن نابغه ایران غور کرده و اشعار او را از روی کمال دقت و را انجا
است زبان و تحقیقات بر پایان معروض شده که کس در ضرر فهم و دانش خود در آن نهایی منظومه تصرفات خود سرانه انصاف به سنجید با خدیو و دل تسخیر و طلای سر بهم سلطان محمود حس کنند این نظریه فعلا نظر از اینکه با یک نسخه صحیح مقابله
نموده‌اند با وجود اینکه در مرتع تحقیق با اشعار دیگر نسبت ماه و ستاره دارد و آفتاب به ماه با آنکه معلم ارزش با مراتب شئونات آن حکیم دانشمند نیز معرفت ندارد و فردوسی که تخیلی خود را نیایم ایران به نظر در آورده و در تجلیات
شاهنامه ایران گذشته اسلوب سخن و طرز بیان شعر را تغییر زیادی داده است باز لطافت و طراوت کلام خود را بر رابطه و وطن شعار شده است این شاعر آزاده در نظم شاهنامه دست برده است از محمود چیزی نبوده است نامه
رتبع خود را از دست نداده و با وضع زمانه بی پروا بیان فرمان است که گوئی خود فردوسی نیز بر دانش و جاوید بردن بیش نکته آزردی در موقع تذکر دوره اقبال ایران و تقابه رنگ بازمان رنجه طالع آن خودش به عادل و بر آن متین است
اشعار خود ملهم بوده است در کرید از فرزندان مادر ایران هرگز به طمع مال دنیا به دیغ از تکرف اقدام نکرده است و تحریک و شوق باطنی وی را به نجز از حب
وطن بجز دید صحر کردن حطام بخش و تحقیق خطا ست اینکه در بعضی قرار داد فردوسی را جع با خدمت سخن را ابتدا
ولی نه بخش خود آغاز شکوه سکینه دلش فکر بر صحت قول کسانی عشق به دورا ندید دینار و درم دا لسته و با استناد
پاره حکایات و قصص عجیبه که دوران چاپ فردوسی را آزرده ساخته است نمونه از شکایت او

بناهای آباد گردد خراب | ز باران و از تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند | که از باد و باران نیابد گزند
بر این نامه بر عمرها بگذرد | بخواند هر آنکس که دارد خرد
از این پس نمیرم که من زنده‌ام | که تخم سخن را پراکنده‌ام

چه برد به کوی در کار من | تبه گشته پیکار بازار من
نه زینگونه دادی مرا نوید | مرا بُد ز شاه لیکن امید
دل از شاه محمود خرم شدی | اگر راه بیه گوهران کم شدی
هر جند دلم به من روزگار | همه تیاریا هم از بیم یار

از جمله مزایای سخن فردوسی یکی آنست که در شصت هزار بیت شاهنامه خود چنان فرق جادوی بکار برده که سلاست و سادگی
او لقب با انسجام و جزالت آمیخته آن به سبک و یکدست بوده است و در انتخاب الفاظ متناسب لزحیث اهمیت
و معنی طوری مهارت بخرج داده که حتی هم آهنگ بودن آنها را نیز از نظر دور نگذاشته است فردوسی حسن بکر
نحن گوئی نظیر نداشته و قدرت قلم او خیلی شایان پروانه تمجید است عفت قلم او نیز شایسته هر قسم تقدیر است
سخن در عین تاثیر شیرینی دلنشین و بلند با نثر در دهانش جاوید نشسته فردوسی را در ترکیب نیکو بس کرده

۱۷ — ۲ جزء سلطان محمود شاهنامه مرا نزد بی گمان است

بررسی شد

ورود شجاعت و جنگجویی را [illegible] دو صد و اثبات توکید کنند آفریدن طلا و دانش دور است از منطقه انگلست و اول کسیکه بدین تاریخ پی برده از اول سهل است مرشاهنامه را در سال ۱۸۴۸ میلادی در پاجه

است باید دانست پس از آنکه سستی عمر فردوسی [illegible] با نی شد بعضی از حوادث گوناگون از قبیل پیری و ضعف [illegible] با ترجمه فرانسه چاپ کرده و اشعاری را از قسمت مهل بنام تاریخ فردوسی به آورده انهایت عجیب

بصر و سنگینی گوش سستی پا و رگ پیری تنگدستی سرانجام گردید چنانکه اشعار رقت انگیزش مربوط به ایرانی [illegible]

مایه تأثر [illegible] است ایستی [illegible] از زبان فردوسی [illegible] اشنوند که گوید

الا ای برآورده چرخ بلند | چه داری به پیری مرا مستمند
چه بودم جوانی برترم داشتی | به پیری مرا خوار بگذاشتی
به پیری خم آورد بالای راست | بهار از نرگسان روشنائی بکاست
دو گوش و دو پای من آهو گرفت | تهی دستی و سال نیرو گرفت
خمیده شد از نکهت [illegible] | به دوستی ز زندگانی [illegible]

سبب عمر

جنگدستی و پیری او قاصر و از پایش در انداخته بود و با وجود این ابیات زندگانی خود را شرح میدهد

همه‌ام بر فروش و زرنیست سیم و جوش | خنک آنکه دل شاد دارد به نوش
درم دارد و نقل و نان و نبیذ | سر گوسفندی تواند برید
مرا نیست این خرم آن را که هست | ببخشای بر مرد مستمند است

در تنگدستی چنین عشق و شوق انتخاب نبود فردوسی چاره غیر از آن نداشت که شاهنامه خود را که نتیجه حب وطن و ایران پرست است.

بر دو سلطان عصر خود تقدیم کرده و چشم امید از آن داشت به شد [illegible] کلام آنست که فردوسی شاهنامه را بمقدار طلا و نقره تقدیم [illegible]

و شبه که اشاره شده پیش از جلوس سلطان محمود شاهنامه به پایان آمد [illegible] در دوره سلطنت [illegible] دست برده و بعضی [illegible]

علاوه بر شاه [illegible] سلطان محمود [illegible] فردوسی برخورده و از نقادات [illegible]

اسم فردوسی تحقیقا معلوم نیست با اختلاف حسن احمد و منصور نوشته اند و اسم پدرش نیز با اختلاف علی اسحق بن شرف [illegible]

و احمد فخر [illegible] کنیه اش تحقیقا ابوالقاسم است تولدش در ده باژ از توابع طابران طوس و بعضی [illegible] و اب [illegible]

زمان نوشته اند تاریخ تولدش صحیح معلوم نیست و اگر از اشعار خود فردوسی برمیاید در حدود ۳۲۹ [illegible]

بدانگه که بد سال پنجاه و شش | جوانی بردم و چون جوانی گذشت
خروش شنیدم ز گیتی بلند | که اندیشه شد پیر و تن بی‌گزند
که ای نامداران گردنکشان | که جست از فریدون فرخ نشان
فریدون بیدار دل زنده شد | زمین و زمان پیش او بنده شد
در آن پس که گوش شنیده این خروش | بخواهم نهادن به آواز گوش

تا آنجا که گوید

به پیوستم این نامه بر نام اوی | همه مهتری بود و فرجام اوی
که باشد به پیری مرا دستگیر | خداوند شمشیر و تاج و سریر

مقصود و مسیح [illegible] اینست که فردوسی در این ابیات اشاره بجلوس سلطان محمود کرده که قطعا در سال ۳۸۷ بوده است

و در آن تاریخ فردوسی ۵۸ سال داشته بنابراین تولد فردوسی باید در سال ۳۲۹ اتفاق افتاده باشد

با وجود این تحقیق این است در نظر [illegible] مسیر مهل تحقیقا صحیح بوده است زیرا پاره از اشعار فردوسی [illegible]

انهدا است [illegible] آقای تقی زاده در مجله کاوه از نسخه لیدن و نسخه استراسبورگ (آلمان) نقل کرده [illegible] در خاتمه شاهنامه

کنون سال آمد به هفتاد و شش | غنوده همی چشم میسار [illegible] خوش

اگر فردوسی در سر تمام شاهنامه [illegible] با ۴۰۰ هجری بوده ۷۶ سال داشته است تولدش در حدود ۳۳۲ خواهد بود

تحصیلات فردوسی - از تحصیلات فردوسی در کجا و چه ترتیب بوده درست اطلاع نداریم و آنچه از شاهنامه [illegible]

مشهود علم نجوم دست داشته است و اگر چه راجع به [illegible] و لغات ادبیات عرب [illegible] در [illegible] ندارد با وجود

این مسلم است در شاعری مانند فردوسی با وجود لغت [illegible] کلمات [illegible] و بالخاصه [illegible] ایرانی

[illegible] عربیه [illegible] کمتر نبوده از ادبیات عرب دست خالی باشد

[illegible] هنگامیکه [illegible] شاهنامه [illegible] دیدیم در [illegible]

تألیف شد اشاره کرده بعید نیست شاهنامه فردوسی مبتنی بر آن باشد. اولین شاهنامه منظومی که بعد از اسلام نظم شد بهانی شاعر
مسعودی مروزی است و این شاعر قدیم تاریخ ایران را از کیومرث تا یزدگرد به نظم آورده لذا از او ما فقط اطلاع
داریم که کتاب غرر الملوک الفرس ثعالبی (تألیف ۴۰۸ تا ۴۱۲ م) و دیگر کتاب البدء و التاریخ
تألیف مطهر بن طاهر مقدسی در ۳۵۵ و در اخبار کیومرث از مسعودی دو بیت نقل میکنند بدین طور:
مسعودی در قصیده مزدوجه خود بفارسی گفته:

نخستین کیومرث آمد بشاهی — گرفتش بگیتی درون پیشگاهی
چو سی سالی بگیتی پادشا بود — که فرمانش بهر جائی روا بود

و باز در همان کتاب در عاقبت ملوک ساسانی نوشته (و مسعودی در آخر قصیده فارسی خود گوید)

سپری شد نشان خسروانا — چو کام خویش راندند در جهانا

دیگر از قدیمی شاهنامه های ابو المؤید بلخی است و قدیمترین ماخذی که از این شاهنامه ذکر میکند ترجمه تاریخ
طبری است که بلعمی آنرا در سال ۳۵۲ نوشته است که داستان کیومرث و عنصر المعالی در قابوسنامه
شاهنامه و مجمل التواریخ نصر ابو المؤید و صاحب تاریخ سیستان کتاب گرشاسب نامه خوانده ۵۱۸ و دیگر
ابو علی بلخی است که ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه از آن اسم برده و دیگر شاهنامه است که ثعالبی در تألیف
کتاب غرر الملوک الفرس و سیرهم آنرا در دست داشته و مهمتر از همه اینها شاهنامه منثور ابو منصوری
در اواسط قرن چهارم در طوس بحکم حاکم آن خطه ابو منصور محمد بن عبد الرزاق طوسی تألیف شده است و دیگر
تألیف این کتاب پیشکار وی هروی ابو منصور معمری یا مسعودی منصور معمری در [illegible] کتاب چهار نفر
دانشمند زردشتی پهلوی دان جمع کرده بعضی از اجزاء جمله قطعاتی از آن اکنون مقدمه شاهنامه فردوسی مندرج است
از داستانها یا پیشاهنگ دوران یزدان داد نیز ماهوی خورشید چهار شادان [illegible] شاهنامه است خود
شاهنامه به نظم [illegible] را از روی آن ترتیب و دقیقی شاعر که در شرح حالش گذشت بنظم آن پرداخته
فردوسی قریب هزار بیت از داستان گشتاسب و ظهور زردشت بنظم آورده بود در گذشت عمرش در حدود

۳۶۷ هـ به دست غلامی ترک خود کشته شد. فردوسی عشق سوزانی به تألیف داستان های ایران داشت پس از
فوت دقیقی بطوریکه خود شاهنامه بدان اشاره میکند: ~~دل روشن من چو برگشت از او سوی تخت شاه جهان کرد رو~~

دل روشن من چو برگشت از او — سوی تخت شاه جهان کرد روی
که این نامه را دست پیش آورم — ز دفتر بگفتار خویش آورم

در آن هنگام شاهنامه منثور ابو منصوری را بنظم آورد و شروع باین امر مهم منوط بود باینکه شاهنامه ابو منصوری را بدست بیاورد
و چنانچه در سرآغاز این کتاب یافت بود از ترس اینکه مبادا او فنای روزگار وی را از رسیدن بمقصود مانع گردد و عجله
زیادی در اتمام منظور داشت ولی اختلافات و انقلابات متوالی در خراسان مدتی این امر را بتأخیر انداخت تا
عاقبت الامر دوست گرامی وی در مقدمه های شاهنامه او محمد لشکری ضبط شده است شاهنامه ابو منصوری را در شهر
طوس بوی تقدیم کرد و فردوسی از دیدن این کتاب خیلی مشعوف و مسرور شد و دیگر از بزرگان طوس که امیر
است [illegible] که شخص فردوسی را بنظم شاهنامه تشویق نمود [illegible] درباره وی مبذول داشتند تا اینکه
در خلال این انقلابات خراسان مفقود الاثر شده و بعد از آن حیی بن قتیبه عامل طوس از وی حمایت کرده و از
خراجش بر داشت فردوسی در شاهنامه در دو موقع از او اسم برده و تمجید میکند:

حیی قتیبه است از آزادگان — که از من نخواهد سخن رایگان
از اویم خور و پوشش و سیم و زر — وزو یافتم جنبش و پای و پر
نیم آگه از اصل و فرع خراج — همی غلطم اندر میان دواج

و دیگر در آغاز سلطنت بهرام گور میگوید:

همی گاه شد سر اندر نشیب — نگه دست گیر ار حیی قتیب

و باید دانست که فردوسی شاهنامه خود را یکدفعه منظوم نساخته آنچه از اشعار فردوسی بر میآید اینست که نسخه اول را
قبل از جلوس سلطان محمود تمام کرده و تاریخ تقریب یعنی در حدود ۳۸۴ بوده است چنانکه در اغلب
نسخه های خطی این بیت مسطور است

سرآمد کنون قصه یزدگرد — به ماه سپندارمذ روز ارد

ز هجرت شده سیصد از روزگار — چو هشتاد و چهار از برش بر شمار

و در ترجمه عربی شاهنامه که البنداری (الفتح بن علی بن محمد اصفهانی) در بین سنه ۶۲۰ و ۶۲۴ نوشته تاریخ ختم شاهنامه

تاریخ ۳۸۴ نوشته شده

به پیری رسیدم از هر کسی بیشمار — به تیر رسیدم از گردش روزگار

یکی فرد در نظم شاهنشهی — به پایان رسید دل هر کسی

درو گنج و رنج وفادار نیست — همان گنج را کس خریدار نیست

و بعضی دوبیتی که نظم شاهنامه اسمش تمام سلاطین گذشته و شهرت خود را احیا کرده — پس از آنکه فردوسی از مراحل پیری

منثوی یوسف و زلیخا که قطعاً قبل از ۳۹۰ منظوم شده از شاهنامه خود در آن کتاب اسم میبرد و شاید در حوالی گذاشته و دو بار تجدید نظر گردید در آن صحنه شده که رسیدن شاهنامه تکمیل بدست آورده و در اواخر عمر خود محتاج دیگران

هم نسخه اول شاهنامه حیی بن قطیب زنده بوده است و در بعضی از نسخهها مقدمه دیباچه قدیم ادعا به زبان شخص ثالثی که رنگ زر و ثروت سلطنت گرانبها خود را به سخنوری ارائه داده خود چه منزلت ارجمند تا آنکه سلطان محمود سلطنت

محمود برده لیکن و تکمیل اسم حیی بن قطیب مندرج است و نسخه دوم شاهنامه بجای آن نسخهها که بنام سلطان محمود است آن وقت فردوسی شاهنامه خود را بنام وی کرده و ضمیمه کرده در دوره سلطنت محمود غزنوی با اصلاح شاهنامه پرداخت

غزنوی بدرجه اعتبار رسیده و امروز در دست است و شروع تکمیل شاهنامه ظاهراً قبل از جلوس سلطان محمود بوده و معروف است که فردوسی شاهنامه را به غزنه رسانید محقق معلوم نیست که بین تا آنکه شاهنامه را

انجام یافته است تا اینجا معلوم شده که فردوسی شاهنامه خود را تا قبل از جلوس سلطان محمود شروع کرده و خود تکمیل خود در طوس تهذیب و تکمیل نمود و بغزنه رفت و تقدیم سلطان کرده نیز معلوم نیست که رفتن فردوسی به غزنه باختیار

نیز تصریح کرده که پنجاه و پنج (سال) تا تکمیل کردن نیز دقت است — خود بوده یا اینکه سلطان احضارش کرده است در هر صورت بیت مشهور فضل نتام دوزخی ... و سالهای بغزنه ستگنی دارد که

سخن را نگه داشتم سال بیست — بدان تا سزاوار این رنج کیست

عاقبت امید دار بود و در صحبت سلطان توسط یکی از ذاتهای عزیز به وعده صله مهر بزرگ داده باشد و اینکه گویند

تاریخ شروع نظم شاهنامه — تاریخ شروع نظم شاهنامه تقریباً در حدود سنه ۳۷۰ بوده است زیرا در ختم شاهنامه فردوسی شاهنامه را در غزنه تمام کرده و سلطان خانهای به او داد از آن انواع تصاویر بود در تخصیص داد و به ماقبل دیدن اصل است

خود فردوسی در چهارصد سال بوده است و دوره شهرت خود را با نظم شاهنامه فردوسی سی سال تعیین میکند اگر فردوسی ضمیمه دیگر شرح شاهنامه را در طوس تمام کرده بغزنه تقدیم سرود و از نظر سلطان گذرانید در نتیجه شکایت بعضی از اهل

مدت سی و پنج سال که در این نیز اشاره شده شرح دیگر گفتیم و مدت نظم کتاب را سی سال بدانیم محققاً تاریخ شروع عرضی در صحبت و بعد بروند و سلطان صله مختصری که عبارت از ۲۰۰۰۰ درهم باشد به فردوسی فرستاد

نظم آن در سال ۳۷۰ خواهد بود و اگر تاریخ تولدش را در سال ۳۲۹ بدانیم باید بگوییم در چهل سالگی مشغول نظم آن — بیکی است شاعر فردوسی از بدنامی دیده از رنج برخ خود آسوده در آورده سلطان را در حیرت داد و بنقاع فردوسی

شاهنامه شده است — تقسیم کرد و گویند سلطان بعد از آنکه این خبر را شنید سخت برآشفت و فردوسی را بقتل تهدید کرد و فردوسی چون

رفتن فردوسی به غزنه — فردوسی در اوایل حال دارای تمکنی بوده و میخواسته شاهنامه را به این عادت شعرای — سلطان خود را که گفته از آن وعده تقدیم کند و فوق العاده مایوس و دلتنگ شد و چون از غضب سلطان

دیگر ان دستایه بقول خود نظم آورد میخواسته در هر صورت نقد و ترسید از رنگ دقیق بازیگر مقصود خود نایل گردد — گریخت نزد آلزیاد رفت و پناه بطبرستان تحقیق از غزنه بیرون رفت و مدت شش ماه در هرات در دکان اسمعیل وراق

و مستعجل عمرش بینی بدرو چه نبود که آنکه از حوادث روزگار طعن نبرد و بیم آنرا داشت که شاید محبس فرار بسپاهان شد و بعد از مدتی بطوس رفت و قسمت شاهنامه را با اسم سپهبد طبرستان از اولاد شهریار که دارا بیشتر رستم

و الیف نامه نالغه باشد ... و دید آنکه عنف و ثروت خود را ضمیمه ان دنیا دارای دینه خواهد گردید — شروین بود گفت و خواست که شاهنامه را با اسم وی برگرداند ولی او قبول نکرد و نصیحت مینمود که در باره فردوسی کرد

ز هجرت شده پنج هشتاد بار — بگفتم من این نامه شاهوار

و تقاضا کرد در نسخه دیگری سلطان را محو کند.

عودت فردوسی بطوس — فردوسی پس از مدتی از طبرستان بطوس مراجعت کرد متأسفانه در این موقع فرزند

کاخ نظم یگانه شاعر نامدار ایران داخل در سن پیری و شیخوخت بوده و مراحل زندگانیش از هشتاد گذشته بود در

فقر و تنگدستی و یأس و شکستگی قد خمیده و گوش سنگین و چشم کم نور علاوه بر اینها در تحت استبداد یک سلطان جابر و مانند (بسر میبرد)

پیش آمدها برای اینکه شاعر بود چنانکه اشعار ذیل نمونه از تأثرات اوست.

چو عمرم بنزدیک هشتاد شد / امیدم بیکبار بر باد شد

چو بر باد دادند رنج مرا / نبود حاصلی سی و پنج مرا

تا آخر که گوید

بنالم بدرگاه یزدان پاک / فشاننده بر سر پراگنده خاک

که یارب روانش بآتش بسوز / دل بنده مستحق بر فروز

بعد از مراجعت فردوسی بطوس دیگر هیچ گونه اطلاع از حالات وی بدست نیامده است.

وفات فردوسی — وفات وی را با اختلاف در ۴۱۱ و در چهارصد و شانزده ۴۱۶ نوشته اند گویند سلطان

محمود از تندی کردن فردوسی بعد پشیمان شد و صله موعود را برای وی فرستاد و ماشتران در حالی که هدیه را میبردند وقتی به دروازه

رود بار طوس رسیدند جنازه فردوسی از دروازه رزان بیرون میرفت واعظ متعصبی مانع از دفن فردوسی

قبرستان مسلمانان گردید ناچار جنازه وی را مراجعت داده در ترک باغ خود دفن کردند قبر فردوسی تا اواخر قرن

سیزدهم ۱۳ هجری معلوم و مشخص بود ولی امروز در میان مزرعه گندم محو و نابود شده است

اوصاف شخصی فردوسی — در اوایل جوانی متأهل شد و در بیست و هفت ۲۷ سالگی صاحب پسری گردید

مرحان پسر در ۳۷ سالگی وفات کرده است فردوسی دارای اخلاق مهذب و پسندیده بود چنانکه بیشتر از همه

شعرای ایران کمتر کسی به پاکدامنی وی دیده شده است و مردم را از دروغ و مردم آزاری و بدگویی نهی میکند

بیت و حرفهای شنیع و کلمات رکیکه و هجو ناشایست از زبان وی سر نزده قوم و نژاد خود را با عشق

میکرد اگر چه متدین و شیعی مذهب بود با وجود این اظهار علاقه نمودن باسلام میکند در زردشتی نیز

در بعضی موارد از دین زردشت دفاع میکند و ایران را با عقیده زردشت و محبت ستوده و از عرب نیز جرد

اسرار کشف نسبت به آنها خودداری ننموده و تبلیغ نموده و تعبیر خواب قائل نبود

منظومه یوسف و زلیخا — قبل از فردوسی از شعرای فارسی زبان دو نفر یوسف زلیخا را بنظم آورده اند یکی ابوالمؤید بلخی

و دیگری بختیاری فردوسی نیز بخواهش موفق وزیر بهاء الدوله دیلمی همان قصه را بنظم کرده است شاید در حدود ۳۸۶ هجری

دکتر اته بسیار تمجید از این منظومه نموده و گوید غیر از فخر گرگانی از شعرای ایران کسی در این عصر هم پایه فردوسی

نرسیده است.

شهرت فردوسی — شاهنامه فردوسی در اندک زمانی شهرت زیادی پیدا کرد و از آن تاریخ تاکنون اشعار آبدار

این منظومه ورد زبان عموم ایرانیان است و هیچوقت در عرض این مدت از اهمیت خود نکاسته و بلکه بر رونق و قیمت خود

افزوده است.

اشعار متفرقه فردوسی

از فردوسی پاره قطعات متفرقه نیز در تذکره ها و جنگ ها دیده شده اگر چه بعضی از قلیل هستند با وجود این

از روی اطمینان نمیتوان گفت تمام آنها از فردوسی بوده است. در حکمت گوید:

تنت آئینه ساز و پرده جهان / پر افروز در آنگاه نهان

کسی سوی زنگ تو نیک بیند همی / گر از شید افروزی آید همی

چنان دان هر جان سپرده کز راست / به یک گیتی ز گیتی دیگر است

درخشنده شمعی است این جان پاک / فتاده در این ژرف دریای خاک

بجان بین گراهم تن خویشتن / چو جامه که گردد گرامی بتن

تنت خانه دان بهانه از روان / چراغش روان زندگانی ستون

فرو بسته زان زنجیر چار / چراغ اندر او شیر زنجیر دار

هر آنگه که پیوسته زنجیر بند / هنر در شود اگر بگریزد و گزند

شود خانه تاریک و ویرانه باغ / چو افتد ستون و بمیرد چراغ

۵

وزان پس به رستم که گوهر سپرد — همان پیشش آید که از این خانه برد
ترا از دو گیتی برآورده اند — به چندین میانجی بپرورده اند
نخستین فطرت پسین شمار — تویی خویشتن را به بازی مدار

— جنگ دو گروه ایرانیان و تورانیان —

چو گسترد خورشید دیبای زرد — بجوشید دریای دشت نبرد
دو رویه ز لشکر برآمد خروش — زمین آمد از نعل اسبان بجوش
سپاه اندر آمد ز هر سو گروه — بپوشید جوشن همه دشت و کوه
دو سالار هر دو لبان پلنگ — وز آوردگه تند کرده بجنگ
یکی ابر باران ز گرد سیاه — ببارید تیر اندر آن رزمگاه
چنان چون ز شب بهمن از تیر و میغ — چو ابری که باران او تیر و تیغ
زمین آهنین کرده اسبان به نعل — همه دست گردان بخون گشته لعل
زمین کشتگان اندر آن رزمگاه — سر بی سران ناو فگنده به راه
سرآورده گرجای گستن نماند — چو اسپ را به رفتن نماند
زمین لاله گون شد هوا نیلگون — برآمد ز که سرخ دریای خون
دو سالار گفتند که همچنین — هر آن ترک لشکر به میدان کین
شب تیره را کس نداند بتن — جز از چرخ گیتی و گردان جزا

از قطعات اوست

بسی رنج بردم بسی نامه خواندم — ز گفتار تازی و از پهلوانی
به چندین هنر شصت و دو سال بودم — که توشه برم ز آشکار و نهانی
بجز حسرت و جز وبال گناهان — ندارم کنون از جوانی نشانی

ناله

بیاد جوانی همی مویه دارم — بر آن بیت بوطاهر خسروانی
جوانی من از کودکی یاد دارم — دریغا جوانی دریغا جوانی

منوچهری

ابونجم احمد بن یعقوب (و در بعضی نسخه‌ها قوص بن احمد نوشته اند) شصت کله متخلص به منوچهری در اوایل حال از مداحان فلک المعالی منوچهر بن شمس المعالی قابوس وشمگیر بوده بعد از وفات وی قصیده غرائی در مدح عنصری ملک الشعراء سلطان محمود غزنوی گفته و بواسطه وی در دربار سلطان تقرب حاصل کرده در موطن وی اختلاف کرده اند بعضی از بلخ و برخی از دامغانش میدانند و این بیت منوچهری مؤید قول اخیر است:

سر تاج ایرانیان هم بدین سان — بیامد منوچهری دامغانی

و در تلقیبش بعد شصت کله دو قول است یکی شصت کله با لام مشدده بواسطه زیادی اغنام و احشام و دیگر شصت گله با ضم کاف و لام مخففه و بعضیش مرجح بر این قول نخستین و در اثبات [illegible] برده است.

ترجمه حال شاعر بسیار مختصر و ناقص است [illegible] کیفیت زندگانی وی [illegible] گفته و شنیده [illegible] محکم [illegible] از اشعارش استفاد [illegible] لطیف [illegible] حال این شاعر [illegible] بزرگترین و معظم‌ترین شعرای ایران است [illegible] طریق مخصوص [illegible] از شاگردان ابوالفرج سگزی و مداح سلطان محمود غزنوی بوده و شروتش معلوم است دولت [illegible] نموده است متانت [illegible] و ملایم [illegible] با عنصری [illegible] وفاتش در سال ۴۳۲ و ۴۳۳ نوشته اند.

قول اخیر صحیح‌تر بنظر میآید منوچهری تتبعات زیادی در ادبیات عرب نموده و دیوان [illegible] خصوصی اطلاع کامل پیدا کرده است در تشبیب قصاید [illegible] قصاید عرب کرده است و [illegible] بواسطه [illegible] در قدرت بیان منوچهری میان ادبا و دیران اختلاف است [illegible] تمام اشعارش [illegible] در طرز [illegible] و سبک او [illegible] اول [illegible] دوم [illegible] منوچهری [illegible] بباده [illegible] داشته است و اشعاری که در تعریف شراب گفته است [illegible]

مرضع و اخندق غیر از مرضع او بیات است و اجزای نثف است و مثنوی مانند منوچهری ... که گوی بر فطرت
بر گزیده شرح اشعار منوچهر را وقف تعریف شراب نماید منوچهری در مسمطات خود خرق عادت نموده و تبیح
از شعرای مقتدر ایران تاکنون نتوانسته است بر نظیر آنها را بگوید و از قصاید معروف او قصیده ذیل است در تشبیه
گوناگون در وی بکار برده و در نهایت بی‌تکلفی سروده است

شبی گیسو فروهشته به دامن | پلاسین معجر و قیرینه گرزن
بکردار زنی زنگی که هر شب | بزاید کودک بلغاری آن زن
کنون شویش بمرد و گشت فرتوت | وزان فرزند زادن شد سترون
شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک | چو بیژن در میان چاه او من
ثریا چون منیژه بر سر چاه | دو چشم من بر او چون چشم بیژن
همی برگشت گرد قطب جدی | چو گرد بابزن مرغ مسمن
بنات النعش گرد او همی گشت | چو اندر دست مرد چپ فلاخن
دم عقرب بتابید از سر کوه | چنان دو چشم شاهین از نشیمن
یکی پیچه است اژدر سبز مجره | زده گردش نقط از آب روشن (روشنا)
نعایم پیش او چون چار خاطب | به پیش چار خاطب چار مرغان
مرا در زیر ران اندر کمیتی | کشنده نی و سرکش نی و توسن
عنان برگردن سرخش فکنده | چو دو مار سیه بر شاخ چندن
دمش چون بافته سنه بر پشته | سمش چون ز آهن و فرود کمون
همی راندم فرس را من به تقریب | چو انگشتان مرد ارغنون زن
سر از البرز بر زد قرص خورشید | چو خون آلوده دزدی سر ز مکمن
بکردار چراغ نیم مرده | که هر ساعت فزون گرددش روغن

برآمد باد از اقصای بابل | هبوبش خاره در و باره افکن
تو گفتی کز زمین تیغ گره سیری | فرود آرد همی [illegible]
ز روی بادیه برخاست گردی | که گیتی کرد همچون خز ادکن
چنان صلصال دریا بامدادان | کنار آب جیحون ماه بهمن
برآمد ابر رنگ و زاغ پیکر | یکی ابر از ستیغ کوه کارن (مازندران)
چنان چون صد هزاران خرمن تر | همی سوزد بر آن آتش به خرمن
جهنده هر زمان زان میغ برقی | که کردی گیتی تاریک روشن
چنان اژدر که از کوه تنگ | شب بیرون کند رخشنده آهن
خروشان بر کشیدی تیغ تندر | همی گشتی به دامان گرد میغ سرزن (رخشه)
تو گفتی نای رویین هر زمانی | بغرش اندر و صدای تیپ در میدان
هر زمه ز زمین لرزد ز سخت | که کوه اندر فتادی زو بگردن
تو گویی هر زمانی زنده پیلی | بغرد از زبان پیکان
فرو بارید باران ز گردون | چنان چون برگ گل بارد ز گلشن
و یا اندر تموزی مه ببارد | چراغ منتشر بر بام و برزن
رخ او سیلی زنخلت بر سر | ملاز اسپید و پیچان در زمین کن
چو هنگام سرانی قرن سرزن | بتک ختمنه سوبانی ترنج (چیرگ)
فهفتوه از شاهکار گشت صاف | ز روی آسمان ابر مکمن
چو برداری ز نقش گرمای اوتان | حباب مادری دست برجهن
سپیده آمد هلال از جانب کوه | بسان زعفران آلوده (چوگان)
چنان چون دو سر از هم باز کرده | ز زر مغربی دست آورنجن

دیا بیراهن نیم بردارد — زنگی زرد تیر زه بدامن
رسیدم من به درگاهی پر دولت — از او فرخ و چهر عالی رفعان

— فرخی سیستانی —

ابوالحسن علی بن جولوغ فرخی در سیستان متولد شد این از آنکه قدم بمرتبه شاعری گذاشت در آن عهد شعر بهرامی یکی از بزرگان شعر
کند لذا لطف طبع نیاتی بسیار شده خدمت ابوالمظفر احمد بن محمد چغانی رسید و قصیده حله و داغگاه را (در قصاید خود)
از لفظ او بگذرانید پس بخدمت سلطان محمود رسیده و در زمره شعرای وی قرار گرفت در علاوت بیان رسد است کلام دلکیمیا
بکر و سخاوتی و لیسندیده طوری از دست گرفته و در عجم بهمان مقام را دارد و در شبنی در عرب قصایدش مانند غزلیات سعدی
و متنوع است وفاتش در سنه ۴۲۹ اتفاق افتاده است . از قصاید اوست

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر — سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر
ملک سپاه برای برد مردی در او — شبیه گرد و دبیار و عاجزه مضطر
گمان که برد برگز کس زراه طراز — ببرغنات برد لشکری چنین لشکر
ره بر دیو در او گر سگی هرقت زوال — چو مردم بین در آهنگ بشنود وقت سحر
درازتر زغم مستمند سرخسته دل — کشیده تر زشب در دمند خسته جگر
چو چشم شوخ بهم ضبهای کنف بر آب — چو غول سفته به کشتهای بیابر
بهرو آن درکنم و باوان موددو جحیم — زمین آن سیه و خاک آن به خاکستر
بهر درخت میان درخت خار کشنخ — تذکار تیله سنان خرنده و قنجر
نه مردرا سراز آن کاندران نهادی پای — نه مرغرا ولی از آن کاندران گشادی پر
هم پای بهر دوران بشیر سر میدان بود — مقتل از دل رفتهان جو بتر قام کهر
گذرگیاهی پیش آمدی چو کوک تدرک — کشمن زمین پیش آمد چو کوب تبر
کجمنه نیشب روزی برآمد گز سر کره — که هیچ گرنه بر او کار گرنه گشت بسر

نه زیبش انگشت هرش را ابروست — بر شده مردوی از جیب است و عنبر
عجب آنکه نکند را بمن چنین گفتند — در آنزمین راه بار و دو سر بود به مسیر
لب چو خفته بود مرد سر برآورد مار — بی آنکه نفس خفته تا برآید خبر
چو خفر برآید و گری برد خفته رسد

— عسجدی مروزی —

اسمش عبدالعزیز بن منصور در دولت به سمرقندی و بی را بدرون و نیز فرو دیگری دانسته اند از اشعار او بجز از چند
قطعه و یک قصیده چیز دیگری در تذکره‌ها ثبت نگردیده و عوفی گوید دیوان داشته حاوی سه هزار بیت فعلاً کسی را
سراغ ندارد است کسی نیست قصیده را در مدح سلطان محمود در تهنیت فتح سومنات گفته بنا به معروف صد هزار درهم
صله گرفته است و تنها نمی اشعار رقیق عاشقانه هم موجود است بعلوم سبقه شاعر معتقد بوده است وفاتش در سال ۴۳۲
اتفاق افتاده

— در تعریف آتش گوید —

آن آتش کبود از بلندی بالا — مرا بیند بلند را انبه روزن
ذره ای چو سر بیرون کند زور — چون ماه نیا آسمان نه دمن
مانند تن او بیند تیغ ابری — زو قطره چکان چو زرد کوه ارزن
هر قطره زر کراند و جدا گردد — چونانکه قد و قطره به پیراهن
باز از هر کجا چون بیا باید — از لاله ستانش بود همه سوسن

صد ۲

گل ۲ غنیه

در وصف انجیر گوید

انجیر کشش شاخ بسته ی تو — و صنعتش بسیکی بیت تنواز من
چون برگ گل زرد خرد کرده — پیراسته و کرده میان پر از زن

— منشوری سمرقندی —

اسمش ابواحمد بن محمد از شعرای دوره سلطان محمود غزنوی است راجع بترجمه حال او بغیر از چند سطر عبارت سدیده
عوفی دیگر نظر رشید الدین وطواط چیزی در دست موجود نیست رشید در حدائق السحر قریده مشهوری

در صنعت تلوّن از صنایع لفظیه بدیع قصیده ساختن شعراء در دو پاسخ که خواند شعر ماهر بود . از اشعار او بجز از
دو قصیده و چند بیت متفرقه چیزی در دست نشده است و آنچه از آن در تحت مختصر از حیث مشهور است در میان
شعرای متکلف بوده است در مدح سلطان محمود گوید

یکی دریا پدید آمد ز تیغ از زنگ و آب از زر — معلق موج زرّینش جدا برّاه از رکشته سر
نشیب و قعر آن دریا همه پر رشته مرجان — فراز موج او هر سو همه پر زهره از زهر
نهنگ سنگ تو سینش به سیماب اندرون غلطان — دم غشال زرینش بیافرت اندران لغر
درخشنده تر او بر تیغ تو گرد خون او بر دل — چو برگ از تیغ بر دریا چو رعد از کوه گردد
فلک چون قصر بد هر آن گشته بروی کنگره زرین — درخشان هر کنار گشن چو قصر مرد مه چون گر
دو چشم باز ازرق شده زرین و آسمان ابلق — نقاب لب بروی او بلاگون تند و تر
سبک اسرایل اشده بر تو فنق و تو قیفش — فلک دست کاشد در بکشته خزینه در
هوا را جرم سیمین داد از آن پس تیره گردد — زمین را تاج زرین داد از آن پس تاجه رنگ از زر
چه بعد از شه ره چون جادو سر از خاک زمین بر زد — خلوق رنگ فرشش بنگرف ازده پیکر
گهی چون موج زرین پر به آسمان یازد — گهی چون سرو یاقوتی پر باد به ابر اندر
ز زیر پی گرد دارد نقش بدیها هم بود لرد — عقیق … گرد از زنگش بد چون … افسر
تو گویی پشت هندو بران نعمت زر دیر — بیا زرین فلک خواهد سر اورد ته پی دیگر
همین … علاء دین ملت و ایمان — امیر القاسم … کشور و ارو کشورها
دگر بر شاخ سیمین بنای گوهر … — … روی رومی … شاخ سیمیر
مدیحت و تیغ … — چنان … قتیت …
مدیحت از … — بجام از باده … عنبر
و غیره

چه از زرد شده هر مرکان — از … او چون کرده شده آسمان
چه … صنو … رشته تیره شب — از … رشته … زعفران
چه ابر … خوانت … کاه شاه — از … آتش … ناکهان (عید)
چه از قصا … ترامت امراد — از زنبا … برست از کمان
چه … محبه … عدوش — از … آتش … نشان
چه … است طول … — از زیر … دایره پیدا ان

بابا طاهر عریان

ترجمه حال این شاعر طبیب و عاشق محبوب بسیار ناقص و محدود است در هیچ یک از تذکره ها … و کتب تاریخ شرح مفیدی … تاریخ زندگانی او را … اختصار … از پرده ابهام بیرون آورد … مدارک … باب ناقص و مبهم است … در ردیف اشخاص مجهول الهویه … قناعت شد … صحبت … سطر کلمات مسجع و مقفا … مطلق الحدف وقت قارئین را … ندارد … از قبیل دیوانه … از همدان و فرزانه … همدان … اتفاق بین العرفا … مشهور … جمع … ایراد … منتظر … ارباب … مقصود شان … اشباع سطور … برای قارئین … کلمات مسجعه … اتحاف کنند.

مرحوم رضاقلی خان هدایت در ریاض العارفین … شرح حال … ترتیب … نگارد … در اوقات … بغداد … همراه … اطراف … تعیین تاریخ حیات او … اشارتی … می ایم

هدایت و صاحب طرائق الحقائق وفات بابا را در سال ۴۱۰ نوشته اند گرچه ماخذ هر دو مورخ یکی بوده و آنهم کتاب ...
دلالت دارد یا شد و با نظر قصیده که صاحب کتاب راحت الصدور در ملاقات سلطان طغرل با شیخ ذکر کرده در همدان نقل میکنند
قبول کرد در شاعر همدان ما قطعه تا زمان ... زنده مرده است ... تا سال ۴۵۰ هم زنده باشد زیرا احتمال قوی میرود
این ملاقات در سال ۴۴۷ روی داده است در موقعیکه طغرل برای تنبیه برادرش ابراهیم ینال به همدان رفته بود و لذا
این قضیه اطلاع کند رسیت تاریخ زندگانی در دست نداریم ...

اشعار بابا طاهر آنچه تا امروز ... جمع آوری شده بیش عبارت از ... دو بیتی و یک غزل مختصر در سال ۱۸۸۵ ...
هوارت huart ۵۹ دو بیتی و در سال ۱۹۰۸ ... ۲۸ بیت دو بیتی از اشعار بابا طاهر پیدا کرده منتشر نمود
هرون آلن شرح حال بابا طاهر نوشته رباعیات ترجمه منظوم خانم الیزابت کرتس برنتن heron allen
curtis brenton در سال ۱۹۰۲ در لندن چاپ کرده ... دارد ...
دو بیتی منسوب به بابا طاهر با یک غزل ۲۱ بیتی منتشر است و سال گذشته فاضل محترم آقای وحید دستگردی مدیر مجله ارمغان
نسخه معتبر بدست آورده مشتمل بر ۸۰ دو بیتی و چند قطعه و در همان سال آن را ... الطبع ... خدمت ...
بادبیات ایران کرد

دو بیتی های بابا طاهر ... زبان ... لری ... آنها ... و ...
اشعار او باین است

تن محنت کشی دیرم خدایا | دل حسرت کشی دیرم خدایا

گاهی مضمون ... باده عشق ... و ... ببلبلان ... کرده
بوره بلبل ... | بوره عشق ... از ما ...
... بر گل ... | ... دل آرام شب و روز
گاهی تجلیات جمال محبوب ... اختیار ... از دست ... عاشق ... میتواند

گلش در زیر سنبل سایه پرور | نهال قامتش نخل است پر بر
ز عشق آن گل رخسار سروی | میر بلبل ناله و افغان برآورد

گاهی خودش هم ... آتش ... دوست ...
... سر در بیابانم شب و روز | سرشک از دیده بارونم شب و روز
نه تب دیرم ... | ... نالونم شب و روز

گاهی ... به عشق ... و ... خودش را باخته و از آن محبوب میگردد
اگر مستانه مستیم از ... | اگر بی پا و دستیم از ...
اگر گبریم ترسا و مسلمان | بهر ملت ... از ...

و باید دانست ... اشعار بابا طاهر ... داده است و هر کس از کاتبین ... دو بیتی ... نموده اند برای نمونه ...
... بیتی ... نقل کرده ... آنرا نیز ذکر میکنیم ... حقیقت ...
ار گر ... ار ... - ... بر ... ازچه تری
... - ... دل ... تری
محرف است ... - ... تری
... دل ... - ... دل ... تری

و یک عیب دیگری ... در بعض از دو بیتی های ... با اشعار دیگران مخلوط شده است.
مسلسل زلف بر رو ... دیری | گل و سنبل بهم آمیته دیری
... | ... دلها آویته دیری

مدام دل ... | ... چکر ...
... | ... بر سر ... کلاه ...

درخت

مرا از قال و بلبل آتش شیشه دیدیم | گناه از برگ داران بیش دیدیم
چو فردا نزغه خونهٔ نرخه حز شند | مو در کف نزنه سرد در پیش دیدیم
منم آن مرغم ره آهم آتشینی | سر زلم خشتی و بستر زمینی
هر جرم که متوقه دوست داری | نه هر که دوست حالش داری اینی
برگتواسکم مژگان ترآکی | ستو نخل امیدم بچه برآکی
به تو در کنج تنهائی شب و روز | نشینم تا که عمرم بر سرآکی

قطران تبریزی

حکیم قطران عضدی تبریزی از شعرای نامی و گویندگان بی نظیر قرن پنجم است در قصیده سرائی استاد و در تشبیب و تغزل ماهر اشعارش با صنایع بدیعی مطرز است در متانت و جزالت کلام دارای مقام بلندی بوده چنانکه رشید الدین وطواط گوید هر چند در روزگار خود قطران را در شعر مسلم میدارم و باقی را شاعر نمیدانم از مثنویات او قوسنامه از منظومات اوست ... و ... دیوانش ... از امرا و ممدوحین وی ... ابو الخلیل جعفر ابو النظر فضلون ابو نصر وهسودان مملان ابو منصور وهسودان ابو دلف ... طاهر بن مرزبان و غیره .

اغلب ممدوحین وی از اولاد مرزبان محمد ... (۳۳۰ — ۴۶۵) در زلزله تبریز در سنه ۴۳۴ اتفاق افتاده قطران حاضر بوده و قصیده ای در آن خصوص گفته است و فات وی را ... سال ۴۶۵ و ۸۵ هم نوشته است قسمتی از اشعار قطران را بعضی اشتباهاً برودکی نسبت داده ... ممدوح وی را ابو نصر مملان و ممدوح رودکی امیر نصر سامانی دانسته ... از قصیده ایست که در زلزله تبریز گفته

بود محال مرا داشتن امید محال | ... همیشه ... خیال
نبود شهر در آفاق بهتر از تبریز | به ایمنی و به مال و به نیکوئی و جمال
خدا بمردم تبریز برفکند بلا | ز مال گشت رماد و جبال گشت رمال

فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز

... نعمت ... همه ... زوال

دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات | دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال
بسا سرای که بامش همی بسود فلک | بسا درخت که شاخش همی بسود هلال
از آن درخت کنون نیست مانده جز آثار | از آن سرای کنون نیست مانده جز اطلال
کسی که رسته شد از مویه گشته بود چو موی | کسی که جسته بود از ناله گشته بود چو نال

... تمام

کسائی

حکیم مجد الدین ابو اسحق کسائی مروزی اگرچه در اوایل حال مدح سلاطین را پیشه داشته و در اواخر یکباره صحبت سلاطین را ترک کرده گوشه عزلت و قناعت اختیار کرد ناصر خسرو علوی اعتقاد در دیوان خود ذکر نام او برده و خود اشعار خود را به اشعار او ترجیح میدهد تولدش در سال ۳۴۱ هجری بوده و تا ۵۰ سال دیگر زنده بوده است بعد از آن را هیچ تذکره نویسی تاریخ وفات او ضبط در دست نیست در مرثیه یکی از صدور مرو گفته است

جنازه تو ندانم کدام حادثه بود / و دیده‌ها همه مشغول کرد و رخ مجروح
عذاب دیدی چون طوفان نوح شد بهره / جنازه تو بر آن آب همچو کشتی نوح

له اشعار او است

یک سو چو زلف تنگه کنی بر شنبلید / تابان لبان گوهر از میان خوید
بیان عاشق و ز شرم رخان خویش / دیبای سبز را به رخ خویش در کشید
چون خوی بود بنفشه برابر تیغ آفتاب / خاصه در عکس او به بنفشه لعل بدید — شراب
جام کبود و باده سرخ و شاخ زرد / گوئی شقایق است و بنفشه است و شنبلید
آن روشنی که چون به پیاله فرو چکد / گوئی عقیق سرخ به بیجاده در چکید
آن صاف در چون بکف دست بر نهی / کف از قدح ندانی نه از قدح نبید

L'academi Silancieuse

Il y avait à Amadan il une academie célé-
bre dont le premier statut était conçu en
ces termes : « Les academiciens penseront beau-
coup, ecriront peu et ne parleront que
le moins qu'il sera possible » on l'appe-
lait l'academie silancieuse, et il n'y
ne était point en perse de vrai savant
qui n'eut l'ambition d'y etre admis. Le do-
cteur Zeb, auteur d'un petit livre
excelant, apris au font de sa province que
il vaquait une place a l'academi silan-
cieuse. il parla aussitôt ; il arrive a
Amadan et se presentant a la
porte de la sale ou les academ-
ciens son assemblait il pris luissiez
de remettre au presidant se
billet : « Le docteur Zeb demande hu-
mblement le place la vacante » le
huissiez s'acquitta sur le champ de la
commission. Mais les docteur et son billet
arrive trot tard, la place était deja remplie